



وحدت

انوست

# تعامل عاطفی علمای مذاہب اسلامی با یکدیگر

سید عباس رضوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

- تعامل عاطفی علمای مذاهب اسلامی با یکدیگر ..... ۷
- نامه‌نگاری‌های دوستانه در گذشته ..... ۳۸
- هدایای علمای مذاهب به یکدیگر ..... ۴۳
- انصاف در داوری نسبت به یکدیگر ..... ۴۶
- نقش علما در اصلاح ذات البین ..... ۵۲
- یادی از عالمی گمنام ..... ۵۵
- جلوگیری از کار مداحان و قصه سرایان فتنه انگیز ..... ۶۶
- شرکت علمای مذاهب در تشییع جنازه همدیگر ..... ۷۲
- همکاری‌های عالمان مسلمان در جهاد علیه صلیبیان ..... ۷۷
- علمای شهید بنوعمار در مبارزات ضد صلیبی ..... ۸۳
- شهادت قاضی ابن خشاب ..... ۸۵



## تعامل عاطفی مذاهب اسلامی با یکدیگر

رویدادهای ناگواری، مانند جنایتهای امویان و عباسیان نسبت به خاندان پیامبر و هجوم غزنویان به ری و تاراج کانون‌های علمی شیعه، به وسیله سلجوقیان و کشمکش‌های شاه اسماعیل با ازبکان و ترکان عثمانی را نباید در پرونده تنازع مذاهب جای داد و این صفحه، وجهه غالب تاریخ اسلام را شکل نمیدهد. چنانکه بر یاد رفت، برهه‌های گوناگون تاریخ مسلمانان، شاهد مهربانیها و رفت و شد و کمک و ایثار رهبران مذاهب اسلامی نسبت به همدیگر است. رفتار مسالمت‌جویانه برخی از عالمان سبب شده که دیگر گروه‌های مذهبی نیز، آنان را از خود پندارند. این تعامل، نه از سر ترس، بلکه مدارا و احترام به باورهای اسلامی دیگر مسلمانان، این افراد را به همراهی واداشته است. حسین بن روح،

وکیل خاصه ناحیه مقدسه، با پیروان دیگر مذاهب مدارا می‌کرد و در مجلس‌های وی، نشانی از توهین و بدگوئی نسبت به دیگر مذاهب و رهبران آن‌ها دیده نمی‌شد. علامه مجلسی درباره وی نوشته است: «ابوالقاسم حسین بن روح زیاده از بیست و یک سال مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و به نحوی تقیه می‌کرد که سنیان اکثرا او را از خود می‌دانستند و نهایت محبت را به او داشتند.» (حق‌الیقین، علامه مجلسی، ص ۱۳۲)

مجلسی به روایت از ابونصر هبة الله، نوشته است: «دربان سرای حسین بن روح، به معاویه سب کرده بود. چون این خبر به حسین بن روح رسید، عذر او را خواست و وساطت افراد را، برای بازگرداندن وی به خدمت، نپذیرفت.» (بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۵۲۷)

در واقع، روش حسین بن روح، نه از سر ترس و هراس از مخالفان، که رفتار وی از سر تقیه مداراتی و بزرگواری بود. عالمانی چون او در عین این که در مباحث کلامی از گفتن حقائق، دریغ نمی‌کردند، ولی زبان سب و طعن و لعن علیه رقبای مذهبی نداشتند، تا در اردوگاه مسلمانان شکاف ایجاد نشود و رفتار آنان دستاویزی برای قتل و غارت شیعیان قرار نگیرد.

عزالدین حمیری، معروف به ابن صنیه، از علمای شافعی مذهب حلب، مدتی سرپرست اوقاف این شهر بود. او چنان با شیعیان به نیکی رفتار می‌کرد که آوازه یافت وی شیعه است. (فرهنگ زندگینامه‌ها، زیر نظر حسین انوشه، ج ۱ ص ۵۲۷)



شیخ منتجب‌الدین رازی از عالمان تذکره‌نویسی شیعه و از خاندان ابن بابویه قمی است. کتاب الفهرست او در معرفی عالمان شیعه، از منابع اصلی تذکره‌نگاران است. وی در ری دارای حوزه درسی گسترده بود و از همه طبقات طلاب از مذاهب گوناگون در درس او شرکت می‌کردند و رفتارش با مردمان شافعی مذهب و حنفی مسلک ری، چنان با مدارا و سعه صدر همراه بود که مذهبش بر شاگردش رافعی قزوینی نیز پنهان مانده، چنان که استاد را با خود هم مسلک پنداشته است. (التدوین فی اخبار قزوین، عبدالکریم رافعی، تحقیق عزیز الله عطاردی، ج ۳ ص ۳۷۷)

وی از بزرگان دیگر مذاهب اسلامی به نیکی یاد می‌کرد و هرگز سخنی به ناروا درباره آنان از او شنیده نشد. (فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، ج ۱ ص ۵۱) در کارنامه روابط انسانی مسلمانان با یکدیگر و رویه خیر اندیشی در پیروان اهل بیت، بیشتر از دیگر مذاهب است. روزگاری که علویان طبرستان، و آل بویه و حمدانیان و آل عمار و بنی مزید و فاطمیان در آفریقا بر سر کار بوده‌اند، مهرورزی و آمدوشدهای دوستانه و برادرانه، با پیروان دیگر مذاهب، بیشتر از روزگاری بوده که عباسیان و غزنویان و سلاجقه و ترکان عثمانی حکومت می‌کرده‌اند و این همدلی بر اثر سفارش‌های ائمه اهل بیت به پیروان خود در تعامل با دیگر مسلمانان است؛ چه آنان همواره به افراد تندرو، هشدار می‌دادند از تکرور بپرهیزند.

امامان، پیروان خود را به مدارا و برادری و رفتار از روی عدل و انصاف فرا می‌خواندند. و نیز به دوری از آز و طمع ورزی به مال دیگران و قناعت

به داده‌های خداوندی تا در سایه آن به آرامش درونی دست یابند و افزون‌طلبی و ترسم، آنان را به تجاوز به حقوق دیگران واندارد.

اهل بیت، به شیعیان خود سفارش می‌کردند: همه را مسلمان بدانید و در نمازهای جمعه و جماعات دیگر مذاهب شرکت کنید، به عیادت بیماران‌شان بروید و با هدیه دل‌هایشان را شادمان سازید... از این روی، در میان یاران ائمه، دوستی و ارتباط علمی و اجتماعی و اقتصادی با پیروان دیگر مذاهب بسیار دیده می‌شود. سفارشات ائمه در مدارا و دوستی با دیگر برادران دینی در ایام حج، که مسلمانان با فرهنگ‌ها و اندیشه‌های گوناگون در یک جا گرد می‌آیند، دو چندان است. از این روی، بخش درخور توجهی از آداب و احکام عشره و همزیستی با دیگر مسلمانان در آغاز کتاب حج ثبت شده است. (وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۶)

مراسم حج از صدر اسلام، تاکنون، کانونی بوده برای ژرف شدن دوستی‌های دینی و پیوند عمیق عالمان مذاهب با یکدیگر. و بسیاری از دوستی‌های میان علما در این مکان مقدس شکل می‌گرفته است.

مسعودی نوشته است: «میان هشام بن حکم از شاگردان امام صادق و عبدالله ابن یزید اباضی، صمیمیتی شگفت وجود داشت، با آن که آن دو از سران علما و زبان‌آوران در مذهب متفاوت بودند، ولی با یکدیگر همکاری تجاری و رفت و آمد داشتند. آن دو، در مسائل دینی با یکدیگر بحث و گفت و گو داشتند و هر یک از باور خویش دفاع می‌کرد. شگفت‌تر از آن که شاگردان شیعه هشام برای یاد گرفتن مسائل دینی به همان جایی می‌آمدند که شاگردان عبدالله، در آنجا

به آموزش مطالب مذهبی خود مشغول بودند و هیچ کدام آنان در این باره حساسیتی از خود نشان نمی‌داد و تعصبات مذهبی را در دیگر شوون زندگی دخالت نمی‌دادند.

ولم یجر بینهما مسابه و لا خروج عما یوجبه العلم و قضیة العقل و موجب الشرع و احکام النظر والسير ؛ و میان آن دو هیچ گونه ناسزا و بدگویی رد و بدل نمی‌شد و نه چیزی که با ادب دانش و خردورزی و دیانت و آئین گفت و گو در تباین باشد. و با کمال متانت و آرامش به کار کسب و شراکت مشغول بودند. «مروج الذهب، مسعودی-تحقیق محمد محی الدین، ج ۳ ص ۴»

این سیره در میان عالمان دین، در دوران غیبت نیز فراوان دیده می‌شود.

حسن بن عطار همدانی (م: ۵۶۹) از عالمان شیعه و دانشمندی پرکار بود. او در انواع علوم دینی دارای آثار است. همه تذکره نویسان او را به حسن سیرت و فروتنی ستوده اند. سیوطی و قفطی از تذکره نگاران شافعی مذهب وی را به دانش سرشار و مردم‌داری و حسن خلق و سیرت محمدی ستوده‌اند. او با همه مسلمانان رفتاری انسانی و اسلامی داشت.

«انه کان یحسن المعاشره مع غیر الشیعه من المسلمین علی الموازین الشرعیة المحبوه لآل محمد» (اعیان الشیعه، علامه امین، ج ۴ ص ۶۳۴)

میان حسن بن جعفر دوریستی، از عالمان برجسته خاندان دوریستی ری، با خواجه نظام الملک سلجوقی، دوستی و احترام دوجانبه بود.

خواجه نظام الملک، همه هفته به دیدار دوست دانشمند خود در دوریست می رفت و با او می نشست و از مکارم اخلاق و دانش او استفاده می کرد. خواجه حسن نیز به نظام الملک احترام می گذاشت و او را در ضمن قصیده‌ای ستایش کرد. (النقض، عبدالجلیل رازی تحقیق محدث ارموی ص ۱۱۰)

علامه حلی، دانشمند پرآوازه شیعه، متکلمی چیره دست بود و هیچ موقعیتی را برای دفاع از مکتب تشیع از دست نمی داد. و افراد بسیاری را به مکتب اهل بیت آشنا کرد. دلیل عمده موفقیت حلی، پای بندی وی به ارزش‌های دینی بود. او بر احساسات خود چیره بود و اجازه نمی داد گفته‌هایش از احساسات منفی رنگ بپذیرد. او در نقد افکار دیگران، از خرده‌گیری بی جا و شماتت و کنایه‌های آمیخته به طعن و لعن پرهیز می کرد و میان انتقاد به شخص و اندیشه جدا می کرد. علامه، به خوبی آگاه بود، جدال کینه توزانه نه تنها در هدایت افراد مؤثر نیست که غرور آنان را جریحه دار ساخته و آنان را به موضع‌گیریهای نادرست وامی دارد و راه را بر هرگونه تفاهم می بندد. از این روی، در گفت و گوهای فقهی و کلامی نقاط قوت رقبا را نیز مطرح می ساخت و سپس آن را نقد می کرد. ابن مطهر، با این روش از افراد کژاندیش، متعصب و گاه غرض ورز، دوستان صمیمی و همراه می ساخت. در میان نوشته‌های کلامی و فقهی ابن مطهر، با همه گستردگی، کوچکترین نشانه‌ای از کینه‌توزی و عناد دیده نمی شود. کسانی که از نزدیک رفتار و سلوک او را دیده‌اند، برآنند که حلی، نه تنها از بزرگان دیگر مذاهب به بدی یاد نمی کرد که افراد هتاک و

سباب را از خود می‌راند.

حافظ ابرو، تاریخ نگار سده هفتم درباره علامه نوشته است:

«میان جمال الدین مطهر و مولانا نظام الدین عبدالملک، مناظرات بسیار بود و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در تعظیم او مبالغت کردی و مباحثات ایشان از جهت استفادت بود، نه بر طریق جدل و لجاج و عناد و شیخ جمال الدین، هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در توقیر و تعظیم صحابه، رضوان الله علیهم، مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه‌ای بد گفتمی منع تمام فرمودی و رنجش کردی.» (مجمع التواریخ، حافظ ابرو، ج ۳ ص ۲۳۷)

خواجه نصیرالدین طوسی، عالمی مردم‌دار و خلیق بود. به علما و بزرگان مذاهب، احترام می‌گذاشت. و در حوزه توان و اختیارات خود، با آنان همراهی نشان می‌داد.

بیضاوی، مفسر قرآن و دانشمند شافعی مذهب نیز، دانائی بزرگوار بود. وی مدتی در شیراز به کار دانش گستری و قضا مشغول بود، سپس به تبریز آمد و در آنجا ساکن شد. این دو دانشمند برجسته، به جایگاه هم آگاه و پاس احترام یکدیگر داشتند. در سفری که خواجه به تبریز داشت با بیضاوی روبه رو شد. قاضی به احترام خواجه، از مرکب پیاده شد. در این دیدار:

«خواجه در میان جمعیت، رکاب قاضی را از روی فروتنی گرفت، تا سوار شود و از خواجه پرسیدند: سبب این کرنش نسبت به قاضی از چه بود؟

گفت: همیشه در خاطر من بود که این تخلق از من نسبت به بزرگی واقع شود، هر چند ملاحظه کردم کسی را جز قاضی نیافتم که سزاوار این باشد. بنابراین، این تواضع نسبت به وی واقع شد.» (مجله حوزه-ش ۱۰۶ ص ۲۳۹)

خواجه با دیگر دانشمندان دین نیز، برخوردی برادرانه و دوستانه داشت و همواره از کرامت و شرافت آنان دفاع می‌کرد و پاس حرمت آبرویشان داشت. و از خرده گیری‌های آنان چیزی به دل نمی‌گرفت. این فروتنی‌ها، نه از سر ضعف و نیاز و نفاق که از سر اخلاص و خردمندی بود. و در واقع، او علم و دانش را پاس می‌داشت. خواجه، در اوج قدرت و وزارت، به دیدار عالمان فاضل و فرهیخته می‌رفت، تا بدین وسیله، جایگاه آنان در میان بستگان و آشنایان‌شان شناخته شده و مردم پاس حرمت‌شان داشته باشند. و در یک کلمه، رمز دل‌بستگی علما به خواجه در رفتار نیک انسانی او نهفته بود. در سفری که خواجه همراه هولاکو به تبریز می‌رفت در مسیر راه به دیدار کاتبی، عالم شافعی مذهب و استاد بزرگ حکمت رفت. و با اجازه استاد، شاگرد برجسته‌اش قطب الدین شیرازی را برای کارهای علمی با خود به مراغه برد. (دره التاج، علامه قطب الدین شیرازی، ص ۲۷)

میان خواجه و صدر الدین ابن حمویه جوینی شافعی نیز، دوستی بود. وی مردی دیندار و باوقار بود، و نسبت به خاندان پیامبر مودت داشت. وی به سال ۷۱۶ کتاب وزین؛ «فرائد المسمطین فی مناقب الرسول والبتول، المرتضی والسبطین» را تألیف کرد و در آن روایاتی به نقل از خواجه طوس نیز آورده است.

فروتنی خواجه آن چنان بود که واعظانی که به دیدار او می‌رفتند، در جمع مردم به فراز منبر می‌فرستاد و به اندرزهای آنان گوش می‌سپرد. خواجه با این کار افزون بر استفاده‌های علمی و اخلاقی از آنان، سخنوران را به فعالیت خود دلگرم ساخته و اسباب خوشبینی آنان را به تشیع فراهم می‌ساخت.

عمادالدین واعظ، به سال ۶۷۰ به مراغه رفت. و در حضور خواجه برای مردم سخنرانی کرد. این واعظ غیر شیعی، به ابن فوطی گفته است که کتاب حدیثی «الجامع الصحیح» را از پدر خود شنیده است و نیز سروده‌هایی در ستایش اهل بیت را با مطلع: «سلالات النبی هم الائمة... الیهم بصر العقل الازمة» را برای وی خواند. (مجمع الآداب فی معجم الالقاب، ابن فوطی، ج ۴ ص ۸۴۱) خواجه با همه مشغولیت‌های علمی و سیاسی، با مهمانان فرزانه خود می‌نشست. از آنان دلجویی می‌کرد، در دیدار با محدثان و جهانگردان، گزارش سفرها و شهرهائی که دیده بودند را به دقت می‌شنید. (همان، ص ۸۱۲) و در یک کلمه به احساسات و علاقه‌های آنان ارج می‌نهاد و به آنان می‌فهمانید، تلاش‌های آنان مورد توجه است. و او در اندیشه و زندگی خود جایی برای آنان گشوده است. همه اینها بر علاقه سیاحان و محدثان به ارزش کار خود می‌افزود. و همکاری آنان را با آن حکیم نامور طوسی دو چندان می‌کرد.

در سده نهم، در زمان تیموریان، میرزا محمد بهادر، حاکم قم بود. وی با عالم غیرشیعه شرف الدین علی یزدی دوستی داشت. حاکم در اوائل ورود خود به قم، شرف الدین را به این شهر دعوت کرد و او با

گروهی از اصحاب خود به قم آمد. عالمان قم، از این عالم ادیب و نویسنده برجسته و هنرمند استقبال باشکوهی کردند و به نوشته تاریخ جدید یزد:

«و چون به نزدیک قم رسیدند، سادات و علماء و اهالی بیرون آمدند و به اعزاز هرچه تمام‌تر او را به شهر بردند و به موضعی خوب فرود آوردند.» (قم در قرن نهم، مدرسی طباطبایی، ص ۲۲۳)

افزون بر احترام و تکریم دوجانبه، تاریخ اسلام بارها شاهد رفت و آمد علمای مذاهب با یکدیگر بوده است. علمای مذاهب، با یکدیگر دیدار می‌کردند، به مهمانی همدیگر می‌رفتند و با یکدیگر مجالس انس داشتند.

در مجالس وعظ هم شرکت می‌کردند و با هم بر سر یک سفره غذا می‌خوردند. نمونه‌های فراوانی را از این دوستی‌ها در دوره سامانیان، آل بویه، حمدانیان، آل عمار، سرداران خراسان، تیموریان خراسان، سلاطین قراقویونلو و... مشاهده می‌کنیم.

عزالدین علوی مروزی (ت ۵۷۲) از عالمان پیرو اهل بیت، بسیار خوش مجلس و آداب‌دان بود. وی با فرزنانگان طوائف گوناگون اسلامی، پیوند داشت. از رحالان و جهان‌گردان مسلمان، پذیرائی می‌کرد. فخر رازی در سفر به مرو به دیدارش رفت و از او خواست کتابی در دانش نسب، برایش بنویسد. سمعانی پس از گزارش این مطلب، خاطره خوش دیدار با آن بزرگ و گشاده‌دستی و مهمان‌نوازی سید را در «الانساب» گزارش کرده است. (معجم الاداب، ج ۱ ص ۳۸۰) میان عبدالجلیل رازی قزوینی و



محدثان و واعظان حنفی مذهب و شافعی مسلک ری (سده ششم) دوستی پایدار بود. آنان به دیدار هم می‌رفتند و در حل مشکلات مردم با یکدیگر همکاری می‌کردند. او در النقض، یادآور شده: که به سال ۵۳۳ کتابی در تنزیه عایشه، به اشارت عالم بزرگ سید فخرالدین حسنی نوشته است و پیش از انتشار، آن را به عمادالدین حسن استرآبادی عالم بزرگ حنفی مذهب ری داده و او آن را خوانده و بر آن تقریض نوشته است. (النقض، ص ۸۳)

فخر رازی، نیز به فرزندان پیامبر دلبستگی نشان می‌داد. رازی، همواره به دیدار علویان می‌رفت. در یکی از دیدارها سیدی علوی از او پرسید: «نظر استاد درباره ما اهل بیت چیست؟ رازی گفت: چه بگویم درباره گلی که با آب وحی آمیخته و با آب رسالت آبیاری شده. آیا از چنین گلی، جز بوی مشک و عنبر چیز دیگری استشمام می‌شود؟ سید علوی دهان او را پر از در کرد. فردای آن روز، سید علوی به دیدار رازی رفت. فخر رازی گفت: اگر به دیدار ما می‌آیید، از سر فضل و بزرگواری شماس است. و اگر ما به دیدن شما بیاییم، باز هم به خاطر فضل و بزرگواری شما خاندان است. بنابراین، فضل و بزرگواری برای شماس است، چه به دیدار کسی بروید و یا افراد به دیدار شما آیند.» (رساله الاسلام، ش ۴ ص ۳۹۹)

ابن فوطی حنبلی، از طلاب حوزه خواجه نصیرالدین طوسی، که به سرزمین‌ها و مدارس شیعه عراق مسافرت بسیار می‌کرده، بارها از روابط گرم و دوستانه‌اش با طلاب و فضلاء شیعی سخن گفته و خاطرات خوشی از نشست و برخاست با دوستان شیعه خود در مدارس عراق

بیان کرده است. ابن فوطی، با غیاث الدین عبدالکریم بن طاووس، عالم شیعی ارتباط وثیق و دوستانه داشت و نیز با رضی الدین ابی القاسم علی بن طاووس، نقیب اشراف و سادات در پیوند بود. (معجم الادب، ج ۱ ص ۳۲) و نیز دوستی او و عالم برجسته شیعی، علی ابن عیسی اربلی صادقانه بود. آن دو به دیدار یکدیگر می رفتند. (همان، ج ۲ ص ۹۰) میان خواجه و شمس الدین خسروشاهی از شاگردان فخر رازی رفاقت و دوستی بود. (عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین، رسائل ص ۲۰۱) خسروشاهی عالمی فروتن و باوفا بود و همواره پاس احترام استادان و همدرسان خود را داشت. وی با خواجه روزگاری همدرس بود.

مورخان از علامه حلی و ابن تیمیه به عنوان رقبای مذهبی سده هفتم یاد می کنند که در نقد دیدگاه های یکدیگر رساله نوشته اند. علامه حلی درباره امامت رساله ای موسوم به «منهاج الکرامه فی الامامه» نوشت. ابن تیمیه بر آن ردی نگاشت، به نام «الرد علی الرافضه» وی، در این نوشته و نوشته های دیگر به علامه ناسزا گفته و ابن مطهر را ابن المنجس خوانده است. ابن حجر در الدر الکامنه، نوشته است: بعدها کدورت میان علامه حلی و ابن تیمیه به دوستی بدل شده است: «ابن مطهر در اواخر عمر به مکه شد و حج گزارد. سخاوی در حواشی خویش بر این کتاب، از شیخ خویش نقل می کند که: در ایام حج، ابن تیمیه را با علامه ملاقات افتاد و ابن تیمیه که او را نمی شناخت و از صحبت او بسیار متعجب شد و از نامش پرسید. علامه گفت من آن کسی هستم که تو او را ابن المنجس، می خواندی. پس از آن، بین آن دو دوستی و انس حاصل شد و نفرت به محبت بدل گشت.» (شرح

احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، مدرس رضوی-ص ۲۳۹)

و چه بسا برخی از داوری‌های واقع بینانه‌ای که در نوشته‌های ابن تیمیه دیده می‌شود، متأثر از این دیدار بوده باشد، که از زبان حالی شنیده است که غلو و نشانیدن امامان به جای خدا و شرک، در باورهای امامیه، جائی ندارد و در نظر شیعیان، آنان بندگان صالح و برگزیده خداوندند؛ چه ابن تیمیه، در پاسخ فردی که شیعیان را به کارهای ناروا متهم می‌ساخت، چنین گفت: «باید روشن شود که در نوع شیعه از گفتارها و کردارهای ناپسند وجود ندارد. هرچند چندین برابر آنچه گفته شده باشد، ولی اینها امامیه اثنی عشری و در زبیده نیست، بلکه بسیاری از این خصوصیات در فرقه غلات و در میان عوام آنان دیده می‌شود.» (منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۱ ص ۱۳)

معین الدین شیرازی، از علمای سده هشتم، عالمی بود نیک سرشست و مهرورز. وی، از عرفای غیرشیعه بود و هوادار شیخ شهاب الدین سهروردی و با همه گروه‌های مذهبی و علمی از احناف و شافعی مذهببان و علمای شیعه در ارتباط بود. به دیدار علمای دین می‌رفت، با آنان نشست و برخاست داشت. از دارندگان دانش تفقد و دلجویی می‌کرد و بدون توجه به پایگاه مذهبی مردگان به زیارت مزارهای خفتگان در خاک می‌رفت و برای شان طلب رحمت می‌کرد. میان معین الدین شیرازی و سیدتاج الدین جعفری (م: ۷۵۰) از علمای پیرو اهل بیت، دوستی و رفاقت عمیق بود. وی همواره به زیارت سید رفته با او نماز می‌گزارد و در مجالس و محافلی که در مدرسه و بیت سید تشکیل می‌شد، منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد و سید نیز در پای

وعظ او می‌نشست و افزون بر بزرگداشت معین الدین از اندرزهای او استفاده می‌کرد. وی در کتاب «شدالازار»، پس از گزارشی از فروتنی و گشاده‌دستی و مردم‌داری سیدتاج الدین در ارتباط خود با سید نوشته است:

«خدای تعالی دفع بلای دشمنان ازین شهر، به یمن و برکت و کفایت او بود و شیمه و عادت مبارک او آن بود که به هر جای جنگی می‌دید، به صلح می‌انجامانید و هر عنی [ کدورت ] و خلافی می‌یافت به رأفت و حلم می‌گذرانید. بسیار بود که مشرف می‌شدم به دست بوس و مصافحه و مشتاق می‌گشتم به نیل فضیلت‌های وی و جمعه‌ها با وی نماز می‌گزاردم و در مجالس از بهر وی خطبه می‌خواندم و در مجالس وعظ و نصیحت من می‌نشست و بر ترتیب کلام من متوجه بود و اول بزرگی که در مجلس من حاضر شد در روزی که برای من مجلس ساختند، او بود و در آن روز شعری که جد او فرموده بود، به تمثیل آوردم و معنای آن شعر عربی این بود:

از بدان پرهیز می‌کن با بزرگان می‌نشین

در طلب علم و ادب آموز و طاعت می‌گزین

استواری در کرم می‌جویی از فضل خدای

آن که دارد نعمت و رحمت برای عالمین»

جامعه شام و لبنان در روزگار شهید اول و دوم، از گونه‌گونی مذهبی برخوردار بود. مالکیان و احناف و شافعیان و شیعه در کنار هم زندگی

می‌کردند. مذهب حاکم جانبدار ابوحنیفه بود. با وجود افراد فرقه گرا، عالمان نیک اندیش بسیاری نیز بودند که برای دیگر مذاهب نیز حق زندگی قائل بوده، به همه مسلمانان به یک چشم نگریسته و با دانشمندان دیگر مذاهب دوستی و پیوند داشتند.

میان عالم بزرگ ابراهیم بن حسام عاملی و خلیل بن ابی‌یک صفدی، مؤلف الوافی بالوفیات، دوستی پایدار بود. آن دو، که هر دو ادیب و تاریخ دان بودند، به دیدار یکدیگر می‌رفتند. صفدی همواره به دیدار دوست خود عاملی در قریه مجدل سلم جبل عامل می‌رفت. (معجم اعلام جبل عامل، علی داود جابر، ج ۳ ص ۲۳۰- دارالمورخ العربی، ۱۴۳۰ق) میان حسن بن حسین بن جزینی و شیخ یونینی مورخ، از عالمان سنت، دوستی برقرار بود. او در آغاز این دوستی دوجانبه می‌نویسد:

«من از بعلبک تا دمشق با او هم سفر بودم، او را مردی نیک دیدم با همه دشواری سفر، نماز شب را پیا می‌داشت، میان من و او دوستی عمیقی برقرار شد.» (همان، ج ۳ ص ۱۶۴)

شهید اول، محمدبن مکی، نیز دانشمندی مردمدار بود؛ خیراندیش و خوش خوی... با چهره‌ای باز و گشاده با مردم روبه‌رو می‌شد و پاس احترام همگان داشت. فروتنی و بخشندگی او دلها را به سوی او می‌کشانید. شمس الدین کرمانی شافعی در اجازه‌ای که در جمادی الاولی ۷۵۸ به مکی داده است، او را به رهبر رهبران و صاحب فضل و جامع مناقب و مکارم ارزنده ستوده است. (بحار الانوار، ج ۱۰۷ ص ۱۸۳) مکی، با طبقات گوناگون مردم از علمای مذاهب گوناگون و کارگزاران دولت

عثمانی، در پیوند بود و در میان عالمان و فضلالی دیگر مذاهب، دوستان بسیاری داشت... در وقت سکونت وی در دمشق، فقها و متکلمان دیگر مذاهب به دیدار او می‌رفتند: «همانا محفل او، بیش تر، به دلیل معاشرت و پیوند او، با علمای مذاهب، از وجودشان تهی نبود.» (لولوء البحرین، شیخ یوسف بحرانی ص ۱۴۶)

و به گفته قاضی نورالله، حلقه درس او در دمشق «مرجع مذاهب پنجگانه فقهی» به شمار می‌رفت. (مجالس المومنین، نورالله تستری، ج ۱ ص ۲۴۱)

میان شمس الدین مکی و شمس الدین جزری، مؤلف کتاب غایه النهایه دوستی و مصاحبت بود. وی که به نوشتن شرح احوال عالمان و ادیبان مشغول بود، از دوست خود شمس الدین مکی درخواست کرد: شرح احوال خویش را برایش بنویسد و شهید با قلم خود شرح کوتاهی از زندگی علمی‌اش را نوشت و جزری آن را در کتاب خود منتشر کرد. (غایه النهایه، ابن جزری، ج ۲ ص ۲۶۵)

شهید ثانی نیز، عالمی بود نیک خواه و بزرگوار، گشاده دست و مهمان نواز و بی تکلف و فروتن. اخلاق کریمانه و سینه گشاده وی چنان بود که درباره‌اش نوشته‌اند: «او به اخلاق الهی آراسته بود و در پاکی به معصومین نزدیک بود.» (روضات الجنات، خوانساری، ج ۳ ص ۱۵)

شهید، در آداب مناظره کتاب منیة المرید، تأکید دارد:

گفت‌وگو با دیگران در مسائل اعتقادی و یا فقهی برای خدا باید انجام گیرد. شایسته است دو طرف نسبت به همه مسلمانان، دلسوز باشند و

به همه آنان مودت و محبت داشته باشند. و مجالس علمی از هرگونه لجاج و تندی و بدزبانی و دیگر آزاری به دور باشد. (منیه المرید، تحقیق رضا مختاری ص ۳۱۲)

گفت و گوی علمی ما را به لجاج و رنجش و پایمال کردن حقوق مردم و ندارد.

میان وی و عالمان دیگر مذاهب، رابطه گرم و دوستانه برقرار بود. آنان از صدق و صفا با همدیگر مانوس بودند، به دیدار یکدیگر می رفتند... از جمله دوستان شهید، محی الدین عبدالقادر بن ابی مباحث، عالم اهل سنت غزه بود، چنان روابط میان آن دو عالم دینی گرم و صمیمی بود که محی الدین، زین الدین را در کتابخانه خصوصی خویش مهمان کرد و به او پیشنهاد کرد: هر کتابی را که نیاز دارد برای خود بردارد که شهید یکی از کتاب‌های علامه حلی را برای خود برداشت. (الدر المنثور من الماثور و غیر الماثور، ابن عودی، ج ۲ ص ۱۶۳)

در ادامه همین گزارش آمده است: میان شهید و ابی الحسن بکری دوستی شگفتی برقرار بود.

این دوستی آن چنان بی شائبه و به دور از ریا بود که آن دو عالم برجسته با همدیگر مزاح می کردند و از دیدار یکدیگر دلشاد می شدند.

بکری، روزی در مکه، شهید را در لباس احرام مشاهده کرد. از وقار و لباس زیبای زین الدین به وجد آمد و چند بار گفت چقدر زیبا و نیکوست، خداوند از شما بپذیرد. (همان)

میان شهید ثانی و عالم حنفی مذهب، سید عبدالرحیم عباسی، مؤلف کتاب معاهد التنصیص نیز دوستی برقرار بود و به همدیگر لطف و محبت بی شائبه داشتند. (بحار الانوار، ج ۱۰۶ ص ۷۹)

شاگردان شهید، مانند استاد، مردمدار بودند. عزالدین حسین والد شیخ بهائی، شاگرد شهید بود و در بسیاری از مهاجرت‌ها با او همراهی می‌کرد. افزون بر دانش سرشار و آگاهی‌های وسیع عزالدین از تاریخ و قرآن و سنت، خوش خوی و خلیق و پارسا بود و در مراد با مخالفان فکری، انصاف را از کف نمی‌داد و در محاورات علمی و معاشرت‌ها هیچ‌گاه از مقدسات دیگران به زشتی یاد نمی‌کرد و در پاسخ واکنش دوستان غیر شیعه‌اش به نکوهش برخی از صحابه در میان شیعیان می‌گفت: «قدح آنان از سوی عوام متعصب ممکن است، ولی عالمان ما از آن بدورند.» (اعیان الشیعه، علامه سید محسن امین، ج ۲ ص ۶۳)

این برخوردهای نیک انسانی و صداقت و انصاف سبب می‌شد او در همه سو، با پذیرائی همه فرق اسلامی روبه‌رو شود و توده‌های مسلمان، با مشاهده رفتار دینی او به مکتب اهل بیت گرایش پیدا کنند. فرزندش شیخ بهاء نیز، راه پدر را می‌پیمود، بخشنده، خوش خلق و غریب نواز و اهل مدارا بود. خانه‌اش به روی همگان باز بود و با فضلا و عالمان دینی از پیروان مذاهب گوناگون اسلامی دوستی بی شائبه داشت. شیخ با استاد بزرگ مصری محمدبن ابی الحسن بکری دوست بود. بکری در نکوداشت بهائی از هیچ خدمتی کوتاهی نمی‌کرد و شیخ نیز در ضمن قصیده‌ای از دوست خود بکری ستایش کرده و از خاطرات خوش دیدار با او در مصر به نیکی یاد کرده است. (کشکول شیخ بهایی، تحقیق



سید محمد السید حسین معلم، ج ۱ ص ۱۶)

میان ابوالقاسم بن محمد، از عالمان معاصر شهید ثانی، با رفیع الدین حسین از عالمان اهل سنت دوستی استوار و دیرین بود. این دو همواره در سفر و حضر همراه یکدیگر می‌بودند و عقائد خویش را از یکدیگر پنهان نمی‌کردند با یکدیگر مزاح کرده، ولی از جدال و گفت و گوهای دشمنی برانگیز به شدت پرهیز می‌کردند. امیرسید حسین عاملی مناظره ای را که به دور از مجادله، میان وی و رفیع حسین در همدان روی داده آورده است که در پایان، رفیع به مذهب اهل بیت گرویده است. (اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۴۱۰)

پیوند علمای مذاهب با یکدیگر منحصر به رفت و آمد دوستانه و یا استفاده‌های علمی نبود، بلکه پیوندهای عمیق دینی رشته‌های اعتماد آنان به یکدیگر را استوار کرده بود. آنان از سر اخلاص به همدیگر کمک‌های مالی می‌کردند و به کارگزاران دولت‌های دوست و همراه توصیه می‌کردند علمای دیگر مذاهب را بر سر کار آوردند و از علم و دانش آنان در منصب قضا و یا تدریس در مدارس و یا امامت جمعه و جماعات و حتی نمایندگی‌های سیاسی استفاده شود.

سید مرتضی، عالمی بود گشاده دست و مهمان نواز، طالبان دانش، از هر فرقه و گروه از خوان نعمتش برخوردار بودند، او پیوسته مراقب احوال خانواده‌های نیازمند بود. او در بحران‌های سیاسی و اقتصادی پناهگاه علما و بزرگان بود. و مردم در مشکلات خود به او مراجعه می‌کردند.

كان هذا الشريف أئمة العراق بين الاختلاف والاتفاق ، اليه يفرع علمائها  
وعنه اخذ عظمائها صاحب مدارسها و جماع شاردها و أنسها.(وفيات  
الاعيان، ابن خلکان، ج ۳ ص ۳۱۳)

سید به همه جویندگان دانش کمک می کرد و گشاده دستی و تمکین  
مالی بر رونق بازارش می افزود. او به طلاب مدرسه اش ماهیانه می  
پرداخت. دیگر فضلا و ادبا نیز با هر دیدگاه مذهبی از دارائی اش بی  
بهره نبودند . ابن خلکان گزارش کرده:

«ابوالحسن فالی، نسخه ای نیکو از جمهره ابن درید، در اختیار داشت،  
که از سر ناچاری آن را به سید مرتضی فروخت . شریف در مطالعه  
ابیاتی را به خط فالی مشاهده کرد که نشان دهنده دل بستگی وی به  
کتاب و تنگدستی مالک آن بود. شریف چون این نوشته را به خط  
فالی مشاهده کرد، کتاب را به او برگرداند و شصت دینار را از او پسر  
نگرفت.» (آل بویه، علی اصغر فقیهی، ص ۵۰۸)

سیف الدوله حمدانی، از بزرگان دولت آل حمدان، که از علمای دین به  
شمار می رفت، و در نزد ابن خالویه درس خوانده بود، به علمای همه  
فرق کمک های شایانی می کرد و ادیبان و فقها و متکلمان مذاهب  
مالکی و حنفی در کنار پیروان اهل بیت، از امکانات او بهره مند بودند.  
عالم بزرگ، ابو حسین بین احمد سبعی در نزد او جایگاه ویژه ای  
داشت و به تنوخی عالم حنفی مذهب عالم و دیگر دانشمندان کمک  
های ارزنده ای می کرد. (الحلب و التشیع، شیخ ابراهیم نصرالله، ص ۷۹)  
بخشندگی و دهش او همه ادیان و دانشمندان هم روزگارش را به سوی

وی کشاند. (تاریخ آموزش در اسلام، احمد شبلی، ص ۶۶)

در دولت فاطمیان مصر، همه مذاهب اسلامی از آزادی کامل برخوردار بودند. در این دولت برای همه علماء، از فقها و حکما، مقرری ماهیانه برقرار بود. (فاطمیان در مصر، عبدالله ناصری، ص ۱۳۸) در دوره فاطمیان علمای دیگر مذاهب نیز مجال دانش‌گستری و نشر افکار مذاهب خود پیدا کرده و برای پیروان خود مدارس را تأسیس کردند، مانند مدرسه وزیر رضوان و مدرسه وزیر ابن سلا. (تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه نورالدین کسائی، ص ۱۲۸) این کانون‌های علمی از حمایت دولت فاطمی برخوردار بودند.

صاحب ابن عباد، عالم و وزیر دانش پرور دولت آل بویه، دانشمندی واقع‌بین بود. وی، علمای مذاهب گوناگون اسلامی را تشویق می‌کرد نوشته‌های علمی خود را به جامعه عرضه کنند. وی با پژوهندگان دانش، همراهی نشان می‌داد و در برابر پژوهش‌های ارزنده، کمک‌های درخوری می‌کرد. (اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۳۴۱)

صاحب، به عبدالجبار، عالم بزرگ معتزلی مذهب معاصر خود، توجه فراوان داشت.

«وی هر سال پنج هزار دینار به بغداد می‌فرستاد تا در میان علماء و ادیبان توزیع گردد.» (الفوائد الرضویه، ج ۱ ص ۹۹)

ابوالفضل ابن عمید، وزیر دانش دوست آل بویه نیز، همه ساله اموال فراوانی در راه ترویج علم و دانش، هزینه می‌کرد. (معجم الادباء، ج ۵ ص ۳۶۰)

خطیب بغدادی، عالم حنبلی مذهب بغداد نیز از کمکها و هدایای شیعیان بی بهره نبود در سفر خطیب بغدادی به شهر صور، سیدی علوی از بزرگان آن شهر مبلغ سیصد درهم کمک برای حوزه درس خطیب فرستاد که البته از سر بی نیازی آن را نپذیرفت. (همان، ج ۴ ص ۳۱)

و نیز عضالدوله دیلمی، از امرای شیعه مذهب، دانش پرور بود. او به همه علما از شیعه و اشاعره و معتزله کمک می کرد. عضالدوله وقتی والی شیراز شد، قاضی باقلانی اشعری را از بصره به فارس دعوت کرد و فرزندش را نزد او فرستاد، تا برخی از علوم را نزد وی بیاموزد. پس از بازگشت عضالدوله به بغداد باقلانی را نیز با خود به این شهر برد. جایگاه علمی و زبان آورش سبب شد، باقلانی را به سفارت روم شرقی بفرستد و در دیدار باقلانی با نمایندگان روم برخی از مسائل مورد گفت و گو میان مسلمانان و ترسایان مطرح شده است. احتمال می رود عضالدوله، باقلانی را از این رو به سفارت روم روانه کرده تا او با نیروی جدلی خویش قدرت منطقی و استدلالی اسلام را برای اسقف های شهر قسطنطنیه، که از مراکز مهم مسیحیت بود، اثبات کند و می توان گفت هدف عضالدوله، آن بود که با فرستادن عالمانی چون باقلانی به روم شرقی و دیدن جایگاه علمی و سیاسی رومیان، بر وحدت و همبستگی مسلمانان افزوده شود و از دامنه اختلافات داخلی آنان کاسته شود و توان علمی و سیاسی مسلمانان در برابر دشمن آماده و پرخطری مانند روم، به کار افتد و شاهد آن، پاسخ مناسبی بود که باقلانی به فتنه گریهای رومیان داد؛ چه اسقف روم از باقلانی درباره افک و تهمت به ام المؤمنین عایشه پرسیدند. و می توان گفت، هدف آنان از

این پرسش دامن زدن به فتنه‌ای پنهانی در میان محدثان بوده است. باقلانی جواب داد: به عایشه تهمت زدند و او را فرزندی به وجود نیامد. مریم را نیز بهتان زدند؛ اما او را شوهری نبود و از او فرزند که به وجود آمد. پس هر دو از تهمتی که بر ایشان زده شده بودند، مبرا بودند. (الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱ ص ۳۷۲)

در همان روزگار روابط شیعیان و رهبران دیگر مذاهب حلب نیز روابطی دوستانه بود. شام در سایه دولتمردان آل حمدان دوران طلائی خود را طی می‌کرد. دانشمندان بسیاری از شیعه و مالکیان و حنفیان در کانون‌های علمی حلب به کار دانش پژوهی مشغول و همگی از کمک‌های بی دریغ حمدانیان، که گرایش‌های شیعی داشتند، برخوردار بودند. هم طلاب شیعه از کمک‌های سیف الدوله بهره مند بودند و هم طلاب حنبلی و مالکی و تنوخی همان استفاده از بیت‌المال را می‌بردند که متنبی و فارابی و ابن خالویه و ابومحمد همدانی. (الحلب و التشیع، ص ۵۵)

در سایه این مهرورزی‌ها و دوستی‌های دو جانبه اندیشمندان و ادیبان، مورخان بسیاری پرورش یافتند که نام آنان بر تارک تاریخ می‌درخشد.

ابومنصور ابی عبدالله علی، از عالمان پارسا و گشاده دست سده پنجم بود. وی در نیشابور ساکن و از راویان بزرگ حدیث به شمار می‌رفت. کسان بسیاری از علمای شیعه و غیرشیعه او را به پارسائی و شب زنده داری ستوده‌اند. وی کریم و بخشنده بود و نیازمندان را از درگاه خود ناامید نمی‌کرد. و چنان پدران بزرگوار خود تا آنجا که امکانات مالی

او اجازه می داد، به همه مردم کمک می نمود. این خیرخواهیها و نیک اندیشیها، جایگاه او را در میان مردم بالا برده بود و دل‌های آنان را به سوی او متوجه ساخته بود. سمعانی درباره اش نوشته است: «ندیدم که در وطن و سفر، به کسی از مسلمانان بخل ورزد. بلکه آن چه در دست داشت، به دیگران می بخشید و از تنگدستی و اهمه نداشت. چنانکه فرزدق درباره پدران پاکش سروده است: درهم و دینار در دستان شان قرار نمی گرفت بود و نبودش برای شان یکسان است.» (الانساب، ابی سعد سمعانی، ج ۳ ص ۱۲۹)

در سده پنجم و ششم در دولت سلجوقیان عالمان برجسته ای وجود داشتند که نقطه وصل میان مسلمانان بوده اند. آغاز هجوم سلجوقیان با خشونت و وحشت همراه بود. طغرل بیک سلجوقی در جریان پیش‌رویهای نخستین خود، جنایت‌ها کرد و میراث‌های فرهنگی شیعه و معتزله را در ری و بغداد به آتش کشید. ولی، پس از مدتی سلجوقیان خود را از عالمان و شخصیت‌های علمی و فرهنگی شیعه بی‌نیاز ندیدند. فرزندگان پیرو اهل بیت، از این فرصت استفاده کردند، با تدبیر، خود را به مراکز فرهنگی و حتی تصمیم‌گیری سلجوقیان نزدیک ساختند و توانستند از آن کانون قدرت، به همه طوائف اسلامی خدمت کنند. و از تندرویها و ایجاد تنش میان مسلمانان بکاهند. و اندیشه‌های سران آل سلجوق خراسان را به اندیشه‌های اهل بیت نزدیک سازند. وجود افرادی چون مجدالملک قمی و تاج‌المعالی در دولت سلاجقه، در این راستا بود. مجدالملک قمی، در عهد برکیارق، فرزند ملک‌شاه سلجوقی، سمت وزارت داشت و توانست در سایه همدلی

با علمای شافعی مذهب دولت سلاجقه، کارهای بزرگی را در پیشبرد سرزمین‌های اسلامی به انجام رساند. و آثار و خیرات فراوانی را در حرم مکه و مدینه به زائران خانه خدا و حرم پیامبر ارائه دهد. مجدالملک بسیار باادب و نیکو سرشت بود. ابن اثیر، مجدالملک را به شب زنده داری و گشاده دستی ستوده و افزوده است:

«وی به سادات و خاندان‌های اصیل و کهن بسیار کمک می‌کرد از خون ریزی پرهیز داشت و همواره از صحابه پیامبر به نیکی یاد می‌کرد و هر کس که به صحابه دشنام می‌داد، لعن می‌کرد او کریم بود از بزرگان مذاهب اسلامی با احترام یاد می‌کرد.» (الکامل، ج ۱۰ ص ۲۹۰)

ابن اثیر با یادآوری شیعه بودن وی درباره اش نوشته است:

«مجدالملک، به علمایی که به دربار برکیارق مراجعه می‌کردند، احترام می‌نمود و مشکلات آنان را برآورده می‌ساخت. وقتی فقیه شافعی ابوالحسن طبری، معروف به هراس از سوی برکیارق به مأموریتی به نزد سلطان می‌رفت، مجدالملک همه وسائل سفر و کار را برایش فراهم کرد.» (همان، ص ۲۹۱)

عبدالجلیل قزوینی نمونه‌های بسیاری از تسامح مذهبی و نیک نفسی مجدالملک را یادآور شده است. از جمله یادآور می‌شود: او به همه مردم از شیعه و احناف به یک چشم می‌نگریست. همه علمای مذاهب، از کمک‌های مجدالملک آبی (آبه: شهری میان قم و ساوه) برخوردار بوده اند.

و نیز زین الدین قمی، برای طلاب دیگر مذاهب مدرسه باشکوه قاضی محمد وزان را بنا کرد. (النقض، ص ۲۲۱) قاضی محمد وزان، از علمای شافعی مذهب ری بود.

رضی الدین بوسعید ورامینی از فضلالی شیعی سده ششم بود. او و فرزندش، حسین ورامینی، که از تمکن مالی مناسبی برخوردار بودند، به عموم طبقات مردم، بویژه علمای مذاهب اسلامی کمک می کردند. کمکهای ورامینی به ساکنین مکه و مدینه خوشنودی عموم طبقات اسلامی را در پی داشت، چنانکه نام او در ردیف نام جمال الدین موصلی اصفهانی برده می شد و مورخان آن زمان از شیعه و غیر آن از او یاد کرده اند. سمعانی در انساب، از دهشهای او در حق عموم ساکنان مکه و مدینه به نیکی یاد کرده است (الانصاب، ج ۵ ص ۵۸۷) و نیز عبدالجلیل رازی در پاسخ به شبهه افکنیهایی از این دست که شیعیان فرقه گرایند، به کمکهای ورامینی به عموم مسلمانان اشاره کرده است:

«و این همه آواز نیک نامی جمال الدین موصلی و رضی الدین بوسعید ورامینی در اطراف و اکناف عالم، نه از برای زینت کعبه و حلیه روضه مطهر مصطفی (ص) است. و همه علما و عقلاء و فضلالی طوائف اسلام ایشان را بدان مَحْمَدت می کنند. که کعبه و حظیره مصطفی را در زر و نقره و مشک و عبیر می گیرند.» (النقض، ص ۶۳۵)

و بایسته است از تاج المعالی، علی ابن جعفر موسوی، یاد کنیم. وی که نقیب سادات ترمذ در دوره سلطان سنجر بود، عالمی بخشنده بود



و همگان از خوان همت او برخوردار می شدند. در خانه اش به روی همگان باز بود و در حق هیچ کس کوتاهی نمی کرد. تاج المعالی با آن که وابسته به مکتب اهل بیت بود، با پیروان دیگر مذاهب خراسان بسیار با مدارا رفتار می کرد و نقطه وصل بین علمای مذاهب به شمار بود. دارایی سرشار او که از میراث خانواده و نیز جایگاه نقابت در دستش بود، به او میدان می داد، که به دیگران ببخشد:

«تاج المعالی، اساسا در سماحت طبع و کرم و گشادگی دست و دل و وفور کمال و ادب در عصر خود، سرآمد صدور خراسان بود. خانه سید مانند درگاهی شاهی محط ارباب علم و ادب شناخته می شد و به همین جهت علماء و دانشمندان از اطراف و اکناف خراسان و ترکستان روی به درگاه او می نهادند و به گرمی پذیره می شدند و مورد تکریم و تشویق قرار می گرفتند.» (شرح حال و آثار ابوالفتوح شهرستانی، سیدمحمدرضا جلالی نائینی، ص ۱۷)

نه تنها مردم ترمذ در سایه کاردانی او از عدل و امنیت برخوردار بودند که سلطان سنجر نیز در تدبیر امر کشور از رأی صائب و درایت او استفاده می کرد. او، همواره شاه را به دادگری و پاسبانی مردم تشویق و از بیدادگری می ترساند. و بخش بسیاری از موفقیت و شهرت سلطان سنجر، مدیون کمکها و رهنمودهای آن بزرگ بود. افسوس که همه اطرافیان سلطان سنجر چون او نمی اندیشیدند... حاسدان و فتنه انگیزان نیز در همه جا پرسه می زنند. این کسان نمی توانند پیوند میان عالمان دین را برتابند و نان خود در فتنه می جویند تا این که در گیر و دار درگیری سلطان سنجر با غزان، او را ناجوانمردانه کشتند.

کمک‌های خواجه نصیرالدین طوسی به عموم علما، بویژه علمای حنبلی و حنفی مذهب، آشکارتر از شرح است و مورخان غیرشیعه که از نزدیک شاهد خدمت رسانی‌های او بوده‌اند بدان گواهی داده‌اند.

خواجه طوس، شخصیتی بردبار و آرام داشت. بر واکنش‌های عاطفی و هیجانات درونی خود چیره بود. او به افراد میدان می‌داد تا اندیشه‌های خود را بروز دهند و به آرامش دست یابند. او با حسن خلق و گشاده روئی از افراد استقبال می‌کرد و دریائی بود بیکرانه و شرائط نامطلوب و نابسامانیها و انتقام جوییهای مخالفان و کینه‌توزیها خشم و غضب او را برنمی‌انگیخت و او را به موضع‌گیریهای نابجا و انمی داشت. خواجه در وقت قدرت، آنی به انتقام از تنگ نظرانی که در گذشته به وی ستم کرده بودند، نیدیشید و هیچ‌گاه رفتاری شتاب زده و دور از خرد از او سر نزد؛ چه او حکیم بود و خردمند و توجه داشت.

از بین رفتن امید در میان کسانی که به دلایل اجتماعی و یا اقتصادی، از حقوق خود محروم شده‌اند، پیامدهای ویرانگری در بر دارد. از این روی، او به عالمان و فرزنانگانی که در هجوم مغولان همه چیز خود را از دست رفته می‌پنداشتند و در یاس و ناامیدی به سر می‌بردند، امید می‌داد و شوق کار و تلاش دوباره را در آنان برمی‌انگیخت. عفو و گذشت از خصال درونی اش بود. همه هم و تلاش او امنیت مسلمانان و کمک به رشد علم و دانش بود. او برای احیای میراث‌های دینی از دست رفته، از همه علما تقاضای کمک کرد. و به دانشمندان همه فرق مدد رساند و اسباب آرامش فکری جویندگان دانش را از کرانه‌های جهان اسلام که نزد او می‌آمدند فراهم می‌ساخت و پژوهشگران از هر

طایفه را به کار می گرفت. از این روی بسیاری از بدخواهان، به دوستان نزدیک او بدل گشتند. معاصران او را به فراست و فروتنی و خوشروئی ستوده اند.

علامه حلی درباره اش گفته است: ستوده ترین کس در اخلاق و رفتار که با او دیدار کردم، خواجه بود.

کمکهای علما به یکدیگر فقط کمک های اقتصادی نبود بلکه تاریخ شاهد تلاش های دانشمندان فریقین در نجات یکدیگر از بحران های بزرگ و پر خطر بوده است.

ابن طاهر، ابوعبدالرحمن از علمای سنی هوادار اهل بیت، با ابوبکر ابوالولید وزیر معتمد عباسی دوستی داشت. وقتی به تهمت رافضی گری در بند شد، ابوالولید را رها کرد. (فرهنگ زندگی نامه، زیر نظر حسن انوشه، جلد ۱، ص ۵۳۵)

خطیب بغدادی در دمشق، به اتهامی نزدیک بود کشته شود که وی به توصیه رئیس پلس شهر، که با وی هم مسلک بود، به منزل عالم بزرگ شهر، شریف ابی الحسن علوی پناهنده شد و به این وسیله از مرگ رهایی یافت (معجم الادباء، جلد ۴، ص ۳۴) و نیز ابوعبدالله ساحلی صوری (م: ۴۴۱) از محدثان عامه در کوفه بر ابوبکر و عمر طلب رحمت می فرستاد، افرادی از مردم در صدد برآمدن او را آزار دهند. وی به خانه ابی طالب بن عمر علوی، عالم شیعی پناهنده شد. او به صوری پناه داد و به او گفت: هر روز نزد من بیا و آن چه از فضائل صحابه شنیدی روایت کن. (المنتظم ابن جوزی، جلد ۱۵، ص ۳۲۲)

عمادالدین ابهری در رویداد بغداد به اسارت مغولان درآمد. او با تلاش خواجه نصیر از اسارت رها شد و خواجه او را به سرپرستی رباط خلاطیه منصوب و برایش رتبه قرار داد. (مجمع الآداب، جلد ۲، ص ۵۶)

در هجوم مغولان به بغداد، ابن ابی الحدید و برادرش موفق الدین که او نیز از بزرگان اهل سنت بود، به دست فاتحان بغداد گرفتار شدند (و چه بسا در پی مقاومت در برابر سربازان تاتار) آنان را به بیرون بغداد بردند، تا از میان بردارند. ابن علقمی از ماجرا با خبر شد پریشان خاطر خود را به خواجه رساند و ماجرا باز گفت خواجه طوس، نزد هولاکو رفته و به رسم مغولان زانو زد، درخواست شفاعت آن دو کرد و گفت: به جای آن دو اسیر، مرا بکشید. هولاکو خواهش خواجه را پذیرفت و آن دو را آزاد کرد. (احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۲۷۳)

در هجوم مغولان، جمع انبوهی از مردم، بر اثر هراس از مهاجمان، خان ومان خود را رها کرده و به سرزمینهای دیگر پناهنده شدند. پس از فرو نشستن غوغا، خواجه از هولاکو خان خواست، تا دستور دهد تا مأموران در سرزمینهای مجاور به جست و جو پرداخته و فراریان و ترسیدگان را باز گردانند. فخرالدین لقمان که مردی نیک سیرت و خردمند بود مأمور شد، به بلاد عرب سفر کند و مردمی را که به آن جا پناهنده شده اند، از مغولان ایمن سازد، تا به خانه و وطن خویش بازگردند. فخرالدین سفر را از اربل و موصل و بلاد جزیره آغاز کرد و در حدود پانصد خانوار را دوباره به خانه های خویش بازگردانید. (مجمع الآداب، جلد ۴، ص ۳۰۲)

زین الدین عاملی و دوستان وی از دیگر مذاهب، پناه مردم بودند. شهید ثانی، بسیار مهربان و عطوف بود. دست رد بر سینه هیچ نیازمندی نمی زد و به حد توان به دیگران کمک مالی می کرد. در باره اش نوشته اند:

«ملاذ الخاص والعام» (مقدمه بحار الانوار)

دوست حنفی مذهب وی، محمدبن قاضی زاده رومی، دادستان ارتش بود و از امکانات مالی و دولتی برخوردار بود. اخلاق نیک و دانش سرشار زین الدین او را به شگفت آورده بود و از سر صداقت به او کمک می کرد... قاضی زاده، به این عالم شیعی فرصت داد تا در یکی از بهترین مدارس بعلبک به کار پژوهش و تدریس بپردازد. شهید نیز همواره قدردان کمک‌های این مرد بزرگ و دانش دوست بود. (الدر المنثور، جلد ۲، ص ۱۷۴)

## نامه‌نگاری‌های دوستانه در گذشته

دامنه دوستی‌های علمای مذاهب با یکدیگر، از دوستی زبانی فراتر می‌رفت. دانشمندان دینی که در شهرهای دور از یکدیگر زندگی می‌کردند، به یکدیگر نامه می‌نوشتند و به وسیله نوشته جویای احوال یکدیگر بودند. علما در این نامه‌نگاری‌ها، افزون بر ابراز لطیف‌ترین احساسات پاک به دوستان اندیشمند خود، از آنان در گشودن مجهولات علمی خود نیز کمک می‌گرفتند. میان علم‌الدین قیصر اسفونی حکیم (۶۴۹ق) از ریاضی‌دانان و از علمای حنفی مذهب سده هفتم و خواجه نصیر طوسی، دوستی بی‌شائبه بود. آن دو از راه مکاتبه از احوال یکدیگر باخبر بودند. در یکی از نامه‌ها، خواجه ضمن سلام و درود، مسائلی از حکمت و فلسفه از علم‌الدین پرسید و در سرنامه شعری

چند درج کرده بود که مطلع آن این است:

سلام علی علامه المتبحر

علی علم الدین الحنفی قیصر

و قیصر به پرسش‌های خواجه پاسخ داد و در اول نامه چند بیت زیبا  
برای خواجه نوشت:

سلام علی المهدی السلام تحية

تضوع من الفاظها عرف عنبر

علم الدین پیش از آشنائی با خواجه طوس در خدمت ایوبیان دمشق  
بود و چندین کار صنعتی از جمله آسیاب و برج و نهرهای ویژه را در  
شهر حماة طراحی کرده بود. (مجمع الاداب فی معجم الالقاب، ابن فوطی  
شیبانی، تحقیق محمد کاظم، ج ۱ ص ۵۴۹)

و نیز بین عزالدین، ابو قرشت (۶۶۶ ق) از علمای مالکی مذهب و خواجه  
طوس دوستی بود. آن دو دانشمند دینی، از دور همدیگر را می‌شناختند.  
و برای همدیگر نامه نوشته و از احوال همدیگر جویا می‌شدند. ابن  
فوطی نوشته است:

«خواجه یکی از نامه‌های او را به من نشان داد. عزالدین در این نوشته  
احساسات لطیف خود را به دوست ندیده‌اش، خواجه، با زبان ادیبانه  
چنین آغاز کرده بود:

البحر وان لم نره فقد سمعنا خبره، سلام عليك ايها العالم الكبير  
والعالم الخبير السميع التحرير. يامن هو الناصر والنصير، نعم المولى  
ونعم النصير.» (همان، ج ۱ ص ۲۲۳)

گفته شده: خواجه را با ابوحامد محی الدین عربی (۶۳۸) دوستی بوده  
و نامه هایی بین آنان رد و بدل شده است. و نیز صدرالدین قونوی با  
محقق طوس چندین مکاتبه داشته است. (سرگذشت و عقاید فلسفی  
خواجه، ص ۲۲۹) میان خواجه طوسی با شیخ عین الزمان جیلی دوستی  
و مصادقت بوده و آن دو نامه‌ها به یکدیگر نوشته‌اند. (همان، ص ۲۰۳)

میان قاضی حنفی مذهب، عفیف الدین کوفی، از مدرسان مدرسه  
عصمتیه بغداد با اصیل الدین فرزند خواجه طوس روابط دوستانه بود.  
اصیل الدین در حق او مهربانی‌ها کرده و او نیز پاس مهرورزی‌های او  
داشت و در نامه ای که از قاضی به اصیل الدین در درست اوست، او را  
ستایش کرده است.

ابراهیم بن حسام عاملی از عالمان فقیه و ادیب سده هشتم بود. او  
در نزد علامه حلی درس خواند، سپس به دیار خود بازگشت و به  
تبلیغ دین مشغول شد. او با عالمان غیرشیعه سرزمین شام، دوستی  
و گفتوگوهای علمی داشت. از جمله، با ابن تیمیه و دیگر عالمان هم  
فکر او در ارتباط بود. وی به دیدار ابن تیمیه می‌رفت و آن دو در  
پیرامون مسائل کلامی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند. قاضی شهاب  
الدین بن فضل الله عمری، نیز در محفل علمی آن دو شرکت می‌کرد.  
میان عاملی و قاضی دوستی ژرفی برقرار شد. قاضی همواره به دیدار



عاملی در روستای مجدل سلیم می‌رفت. آن دو پس از جدایی، از حال همدیگر باخبر بوده و به یکدیگر نامه می‌نوشتند نامه‌های لطیف و پراحساسی از آن دو به یکدیگر به زبان شعر و ادب در دست است. (معجم اعلام جبل عامل، ج ۳ ص ۲۱۱)

شیخ محمد عاملی، از علمای پارسا و روشن‌اندیش هم روزگار شهید ثانی بود. وی از شبهات پرهیز داشت و همه عمر خود را در تألیف و تصنیف و نشر علوم حدیث و قرآن به سر آورد. وی مدتی در مکه زندگی کرد و در آن سرزمین مقدس به تدریس علوم اسلامی مشغول بود، عاملی مانند هم زادگاهش، زین الدین عاملی، با عده بسیاری از فضایی غیرشیعی، از مالکیان و شافعیان دوستی داشت. آنان به یکدیگر نامه می‌نوشتند: «واختلط بفضل العامه وصاحبهم وعاشرهم احسن عشره.» (الدر المنثور، ابن عودی، ج ۲ ص ۱۷۴)

فرزندش درباره ویژگی‌های پدر، نوشته است: «لوالدی رحمه الله، اشعار رائقه تشتمل علی مواعظ و حکم والغاز و مراسلات و بینه و بین فضلاء عصره من الموالف والمخالف؛ پدرم دارای سروده‌های اثرگذار و نغزی است و در بردارنده اندرز و حکمت و لغز. میان او و فضایی معاصرش از شیعه و غیر آن، نامه رد و بدل می‌شد.» (همان، ج ۲ ص ۲۱۱)

شهید با سید عبدالرحیم عباسی از استادان حنفی مذهب، نامه نگاری داشت. صاحب معالم می‌نویسد:

«و کان اجتماعه به فی قسطنطنیه، و رایت له کتابه الی الوالد تدل علی کثره مودته له و مزیدا اعتناؤه بشانه؛ شهید در استانبول با عباسی

دیدار کرد. نامه ای از وی به پدرم دیدم که گواه دوستی و توجه بسیار  
وی به والد بود.» (بحار الانوار، ج ۱۰۹ ص ۷۹)

## هدایای علمای مذاهب به یکدیگر

هدیه، از سنت‌های حسنه در دین اسلام است، هدیه نشانه مهرورزی و علاقه به هدیه گیرنده است، هدیه چه به نیازمند و چه توانا، دل را شاد و مودت و محبت را افزون می‌گرداند. از پیامبر روایت شده:

«تهداؤوا تحابؤوا، تهداؤوا فانها تذهب بالضغائن؛ هدیه دهید، دوستی کنید که هدیه دادن، کینه‌ها را از بین می‌برد». (کافی، ج ۵ ص ۱۰۴)

علمای سلف، سنت هدیه دادن را پاس می‌داشتند. قلم، عطر، رداء و دستار و دیگر چیزهای مرتبط با کار علمی، از جمله هدایا بود.

آل بویه به عالمان دین، بدون توجه به گرایش‌های مذهبی آنان، هدایای نفیس می‌بخشیدند و بدین وسیله، دانشمندان را تشویق

می‌کردند، تا دانش خود را منتشر کننده. (آل بویه، فقیهی، ص ۲۶) برخی از عباسیان نیز این روش را داشتند و دانشمندان شیعی نیز از احسان آنان بهره‌مند بودند.

صفدی در احوال ابن شهر آشوب آورده است: او بیشتر قرآن را در حفظ داشت، و در اصول شیعه به نهایت رسید، چنانکه از شهرها به حضورش می‌شتافتند و در علم قرآن و غرائب آن سرآمد عصر بود.

«ابن شهر آشوب در ایام المقتفی (۵۵۵) در بغداد به منبر می‌رفت، و عظمی‌گفت، چنانکه گستره دانش و آگاهی‌های وی از تاریخ و حدیث، اعجاب خلیفه را باعث می‌آمد و او را خلعت می‌داد.» (مقدمه جوامع الجوامع، شیخ طبرسی، ج ۱ ص ۹)

خواجه نصیر به علما هدیه می‌داد و بویژه کسانی که از راه دور به دیدارش در مراغه می‌رفتند، بدون هدیه راهی خانه نمی‌کرد و این کار در جلب دوستی و از بین بردن کدورت‌های پی آمده از یورش مغولان کارساز بود. از جمله کمال الدین از محدثین برجسته قرن هفتم، به دیدار خواجه رفت: «واجتمع بمولانا وسیدنا نصیر الدین واهدی له مندیلا مصریا.» (مجمع الاداب، ج ۴ ص ۲۳۱)

و نیز محی الدین مراغی، قاضی سرو و دوست نزدیک خواجه نصیر، به مهمان خود، ابن فوطی حنبلی، در وقت رفتن، هدایای نفیسی بخشید. (همان، ج ۵ ص ۸۶)

رشیدالدین فضل الله همدانی، از علمای نومسلمان شافعی مذهب در

دربار هولاکو خان مغول، با همه علما روابطی نیک داشت. (مجله آیینه میراث، ش ۴۱ ص ۸۹) میان او و علامه حلی دوستی بود. وی در موردی، دو هزار وجه نقد و یک پوستین و مرکوبی زین کرده به علامه هدیه داده است. (مکاتبات رشیدی، ص ۶۱)

مؤیدالدین علقی، به دانش پژوهان و عالمان دینی هدیه‌های درخوری می‌بخشید و آنان را به پژوهش و کاوش‌های دینی تشویق می‌کرد. وی به ابن ابی الحدید معتزلی که شرح نهج البلاغه را به کتابخانه وی هدیه کرده بود، یک رأس اسب و خلعتی فاخر و صد هزار دینار طلای مسکوک، صله داد. (ریحانه الادب، ج ۷ ص ۳۳۵)

میان زین الدین عاملی و دوستان دانشمندش از شیعه و دیگران، این سیرت حسنه رواج داشت. گفته شد: در دیدار زین الدین از دوست فلسطینی دانشمندش، ابن ابی مباحث، میزبان، به او پیشنهاد داد کتاب‌های مورد نیاز خود را از کتاب خانه اش به عنوان هدیه بردارد. (الدر المنثور، ج ۲ ص ۱۶۳) تهیه کتاب در آن روزگار کاری آسان نبود.

## انصاف در داوری نسبت به یکدیگر

صرف نظر از وجود برخی از افراد تنگ‌نظر، که کوچکترین توجهی به کارهای نیک و برجسته رقبای مذهبی خود ندارند، کسان بسیاری از علمای مذاهب هستند که در پی حق و عدالت‌اند و کار نیک را از هر که باشد، نیک می‌شمارند و کتمان حقیقت ننموده و قدردان آن هستند.

ابن منیر طرابلسی، از علما و شاعران شیعه، محمود بن زنگی ایوبی را به سبب شجاعت و دلاوری در نبرد با صلیبیان و دیگر کارهای سودمند می‌ستود. (ریحانه الادب، مدرس تبریزی، ج ۸، ص ۲۳۶)

در برابر دیدگاه تند و شتابزده کسانی چون ابن تیمیه، که خوبیهای

رقبای خود را بر نمی‌تابیدند، عالمان بسیاری را از همه فرق اسلامی مشاهده می‌کنیم که درباره دیگر علما به انصاف داوری کرده و کارهای نیک و برجسته آنان را ستوده‌اند.

علامه حلی، دانشمندی با انصاف بود و تعصبات مذهبی را در داوری درباره رقبای مذهبی دخالت نمی‌داد و شایستگیهای آنان را از یاد نمی‌برد. از جمله در اجازه به بنی زهره از استاد شافعی مذهبش، علی ابن عمر، معروف به کاتبی، استاد حکمت و منطق، به نیکی یاد کرده و درباره اش نوشته است:

«او از فضیلتی دوران و آگاهترین مردم به دانش منطق بود. او دارای آثار فراوانی بود. من در نزد او «شرح الکشف» را خواندم. او دارای اخلاقی نیک و از بهترین علمای شافعی و آگاه به حکمت به شمار بود.» (بحار الانوار، ج ۱۰۶ ص ۶۵) و نیز درباره استاد دیگرش شمس الدین کیشی و برهان الدین نسفی به انصاف داوری کرده است.

ابن فوطی درباره بسیاری از علمای شیعه چه از علمای گذشته و چه درباره دانشمندان شیعه معاصرش که با آنان از نزدیک آشنایی داشته، به انصاف داوری کرده است. درباره شیخ طوسی، فخرالدین فرزند علامه حلی، ابن ادریس، ابن علقمی خواجه نصیر، علی ابن عیسی اربلی، ابن طقطقی و... از روی انصاف نظر کرده است. (مجمع الاداب، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۳۴)

میان ابن ابی الحدید و سید نسابه فخار ابن معد موسوی، نیز دوستی ژرف و پیوند قلبی وجود داشت. سید کتاب الحجّه علی الذاهب إلی

تکفیر ابوطالب را نوشت و آن را برای تأیید و تقریض نزد ابن ابی الحدید فرستاد. (اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹۴) از آن جا که وی در این باره به داوری همه جانبه نرسیده بود، در پشت کتاب سروده‌ای مبنی بر کمک ابوطالب و فرزندش علی، به اسلام و حقوق آنان بر مسلمانان، نوشت که مطلع آن این است:

لولا ابوطالب وابنه

لما مثل شخصا مقاما

فذاک بمکه آوی و حامی

وهذا بیثرب جسّ الحمام (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق ابولفضل ابراهیم، ج ۱۴، ص ۸۲)

سید، عذر او را پذیرفت و رنجشی از وی به دل نگرفت و تردید او را از سر تعصب و غرض ورزی به شمار نیاورد. و این ماجرا دوستی آنان را از میان نبرد.

مؤلف هزار مزار، از علمای اشعری مذهب شیراز، عالمی خوش نفس بود. او با واعظان و نویسندگان و والیان بسیار از همه مذاهب اسلامی آشنائی داشت و در تألیف مجموعه شدالازار از همه درگذشتگان از بزرگان دین، از شیعه و اشعری و احناف به انصاف یاد کرده است. در شرح احوالات شان از یاد کرد ویژگیهای برجسته و صفات نیک شان فروگذار نکرده است. او با این که نویسنده‌ای بود اشعری مسلک، برجستگیهای علمای حنفی مذهب و پیروان امام شافعی را در یادنامه هزار مزار به



درستی ثبت کرده و نیز از یاد کرد مزارها و خصال برجسته و درس آموز علمای پیرو اهل بیت، دریغ نورزیده است. (هزار مزار، ص ۲۱۰) در یادکرد از سیدعزالدین احمد حسینی، او را به شب زنده داری و مردم‌داری ستوده است :

«از بزرگان سادات بود و صاحب جاه و مرتبه و با وجود منصب و مال، بر خلائق مهربان بود و رحم و شفقت بر خلق می کرد و بسیاری از اهل فضل و شرف تشریف و تزیین از وی می‌یافتند و عادت پسندیده او آن بود که شب زنده می داشت و به عبادت حق به آخر می رسانید و چون روز میشد، به کارگزاری مسلمانان قیام می‌نمود و در جنازه ها حاضر میشد و رنجوران را می پرسید و اسیران را خلاص می کرد و قرض دیگران باز می داد و به خویشان می پیوست و این بارها بر خود نهاده بود و مجمع اخلاق نبوی و اوصاف مرتضوی بود و در محله گچ پزان ساکن شد و مدرسه بنا کرد از برای فاضلان و عالمان و علما را از برای آن معین کرد که در آن جا درس گویند. (همان، ص ۲۱۹)

و در وصف عالم بزرگ، سید تاج الدین تأکید می کند:

«وی دانش و اخلاق را در یک جا در خود گرد آورده بود. و آثار پیامبر را زنده داشت و بر دوست و دشمن بخیل نمی بود و انعام او به دور و نزدیک می رسید. و بر درس قرآن مواظبت داشت. به علویان و فرزندان پیامبر احترام فراوان داشت.» او، در سراسر کتاب، علاقه خود را به خاندان نبوت و عترت پیامبر نشان داده و در ذکر نام حضرت، افزون بر صلوات بر او، بر خاندان او نیز صلوات فرستاده است. (همان، ص ۱۷۶)

و نیز باید یاد کرد از ابن اثیر که در داوری درباره بسیاری از رقبای مذهبی خود، به انصاف رفته و گوهر صداقت را به تعصب نیالوده است، مانند داوری درباره کلینی و مجدالملک قمی.

و نیز یاد کنیم از سیرت شیخ طبرسی که آیت انصاف و نیک اندیشی بود و همه مفسران، افزون بر جنبه های علمی که در تفسیرش بازتاب یافته، او را به حسن داوری و انصاف ستوده اند. او، در مقدمه تفسیر جوامع الجوامع نوشته است :

«پس از تألیف مجمع البیان، چون به کتاب کشف زمخشری برخورد کردم و این کتاب را دارای بدائع و نوآوریهای تفسیری یافتم که در کتابهای دیگر نمونه اش نبود، خلاصه‌ای از آن را در کتابی جامع الاطراف گرد آوردم به نام کافی و شافی.» سپس، شرحی از زیباییهای ادبی کشف را برشمرده است. (تفسیر جوامع الجوامع، ج ۱ ص ۲)

از جمله انصاف و خوش نفسی طبرسی، سبب گردید که شیخ محمود شلتوت، رئیس وقت الازهر، به معرفی و نشر این اثر با ارزش پرداخت و در تقدیر از طبرسی و مجمع البیان انصاف و تعادل و پیروز آمدن طبرسی بر حجاب معاصرت را ستوده است. (مجله رساله الاسلام، سال ۱۰ ش ۳)

و سیوطی نیز به انصاف طبرسی را در طبقات المفسرین ستوده است. (طبقات المفسرین، ص ۳۷)

شهید ثانی، از استادان سنی مذهب خود بسیار ستایش کرده و آنان را به نیک مردی و حسن خلق و مردم‌داری و علم و دانش ستوده است

. از جمله از شیخ بکری بسیار تجلیل کرده و قاضی زاده رومی را به انصاف و علم و ادب و اخلاق ستوده است: «هو رجل فاضل اديب عاقل لبيب من أحسن الناس خلقا وتهذيبا و ادبا.» (الدر المنثور، ج ۲ ص ۱۷۴) و نیز شهید، شایستگیهای علمی و اخلاقی شیخ ابی الحسن بکری، را میستود و اقبال و گرایش توده مردم به او را برخاسته از صفای باطن و مردم‌داری او می شمرد:

«او حافظ سنت بود مردم بسیار به او علاقه مند بودند. وقتی وارد مجلس درس و یا مسجد می شد، همه برای بوسیدن دستان و پاهای او هجوم می بردند. برخی از آنان سینه خیز حرکت کرده تا بتوانند پایش را ببوسند.» (همان)

«ولقد كان مع علو مرتبته و سمو منزلته علی غایه من التواضع و لین الجانب و تبذل جهده مع كل وارد فی تحصیل ما تبلغه من المطالب.» (همان، ص ۶۵)

و نیز آن بزرگ در ادامه این گزارش از عالم بزرگ سنی مذهب، شیخ عبدالحمید شمنهودی، ستایش کرده است:

«شیخ عبدالحمید، میان علم و عمل پیوند زده و بسیار بخشنده و گشاده دست بود. او هیچ یک از شاگردان خود را در ماه رمضان بی افطار روانه خانه اش نمی کرد. چنانکه روزی شاگردان از او دور افتاده پس از آن که باز آمدند، به آنان گفت: همه خانواده نگران حال شما بودند، حتی دختر کوچکم لطیفه.»

## نقش علما در اصلاح ذات البین

در طول روزگاران علمای مذاهب در اصلاح میان مسلمانان و از بین بردن نزاعها، نقش اثر گذاری داشته اند. اینان با رفتار نیک و پیامبرانه، زمینه نفوذ و پذیرش سخن را در طرف مقابل، فراهم کرده و به اختلاف و تشنج پایان می دادند. از این روی، گاه و بیگاه مناظره های کلامی و فقهی میان علمای مذاهب روی می داد و در نتیجه، برتری جوییهای یکی از دو طرف مناظره به جدل می انجامید. زرنوجی، پاره‌ای از مناظره های بدون شرائط و از سوی افراد نالایق و کم ظرفیت را موجب ضایع شدن عمر و موجب ایجاد کینه و دشمنی در قلبها، شمرده است. (آداب فراگیری علم، برهان الدین زرنوجی، ترجمه نعمت الله کاشانی، ص ۱۶)

نقیبان سادات علوی، که از علما بودند و در میان مردم دارای مقام

ممتاز، برای پایان دادن به اختلافهای میان مسلمانان، از آنان استفاده می شد. آنان گاه از سوی امرا و گاه از سوی مردم برای گفت و گو و میانجی گری با دو طرف نزاع، برگزیده می شدند. ابواحمد موسوی والد سید مرتضی، نقیب سادات بود و در نزد عباسیان و آل بویه جایگاه ممتازی داشت. درباره اش نوشته اند:

«ابوالقاسم، همواره واسطه و سفیر میان خلفا و آل بویه و امیران حمدانی و دیگران بود. وی هوشمند و زیرک بود. در هر کار نابسامانی که وارد میشد، به برکت او به صلاح و سامان می انجامید و به یمن کردانی اش کارها درست می شد.» (الدرجات الرفیعه، ص ۴۵۸)

زمانی که خوارزمشاه در سال ۴۲۲ به بخارا حمله کرد، یک نفر علوی، که از بزرگان آن دیار بود برای گفت و گو با وی فرستاده شد. (تاریخ بیهقی، ص ۴۴۵)

سیدتاج الدین جعفری از عالمان سده هشتم و ساکن شیراز در اصلاح اختلافات میان مردم و طوائف گوناگون مذهبی موفق بود. (تذکره هزار مزار، ص ۲۲۱)

در سده نهم عالمان قم بارها در وقائع مهم و سرنوشت ساز، میان زمامداران و حاکمان، به میانجی گری پرداخته، و از ریختن خون بیگناهان جلوگیری کرده اند. در دوره زمامداری اوزون حسن در قم، بارها میان وی و حاکمان دیگر، از جمله سلطان حسین گورکانی درگیری و جنگ در گرفت.

در درگیری سال ۸۷۳ میان اوزون حسن ترکمان، با سلطان ابوسعید گورکانی، گورکانی، سید صدرالدین ابراهیم قمی را برای درخواست صلح به نزد امیر ترکمان فرستاد و نیز سید صدرالدین در مورد قتل میرزا سنجر به شفاعت پرداخت و نیز به کشتن گوهرشاد بیگم، همسر شاهرخ، به سلطان ابوسعید اعتراض کرد. (قم در قرن نهم، حسین مدرسی طباطبایی، ص ۱۹۴)

به سال ۸۷۴ که سلطان حسن در قم بود، درویش سراج الدین قاسم، از ملازمان میرزا یوسف جهان شاه به قم آمد. و چون میان جهان شاه و اوزون حسن کدورت بود، شماری از فتنه جویان در صدد برآمدند کینه دیرین او را علیه رقیبش بیدار کنند. و اشاره به کشتن درویش کردند. قاضی حسن صدر، که در مجلس حاضر بود، به شفاعت برخاست گفت: حال نه بر این منوال است که به عرض پادشاه نموده اند، بلکه وی از سر رغبت و اختیار به این جا آمده است. و شاه از کشتن او درگذشت. (همان، ص ۲۴۵)

در موردی دیگر در درگیری میان گورکانی و اوزون حسن، سلطان حسین، شیخ الاسلام هرات را که از احفاد شیخ ابوسعید ابوالخیر بود را با هدایا روانه قم کرد و سلطان حسن، پیشنهاد صلح را پذیرفت و سپاه خود را از حوزه وی فراخواند و نشانی و هدایایی را به وسیله قاضی علاء الدین علی، به همراه شیخ الاسلام هرات به نزد سلطان حسین گورکانی فرستاد. (همان، ص ۲۴۷)

## یادی از عالمی گمنام

در آغاز زمامداری شاه عباس صفوی، درگیریهای گوناگونی میان حکومت قزلباش ایران و سران ازبک ماوراءالنهر به وقوع می پیوست. این درگیریها که رنگ مذهبی گرفته بود و گاه افراد با نام جهاد برای جنگیدن با رقبا فراخوانده می شدند، ویرانیهای بسیاری برای مردم خراسان دربرداشت.

شیخ ابوالفضل غلامی، از علما شیعه دربار اکبر شاه در هند، شاه را تشویق کرد نامه هایی به سران قزلباش و ازبک بنویسد و آنان را از پیامدهای ناگوار این حوادث خونین و خانمان برانداز اختلافات میان مسلمانان بیم دهد و سران ایران زمین را به نرمش و مدارا فراخواند.

اکبر شاه، به توصیه علامی عمل کرد و نامه هایی به شاه عباس نوشت و او را به گذشت و نرمش فراخواند و هم چنین نامه هایی مهرورزانه به سران ازبک ماوراء النهر نگاشت و آنان را نیز به الفت و مدارا دعوت کرد. این اندرزها در تغییر روش شاه عباس تأثیر مثبت به جای گذاشت و روابط نیک و دوستانه او در ادامه حکومت شاه نسبت به رقبا از گذشته بهتر شد. در نامه اکبر شاه به شاه عباس آمده است:

«مخالفان مذهبی، یا حق به جانب اند که در این صورت باید راه انصاف رفت و یا در انتخاب راه بر خطایند که در این صورت آنان بیمارانی اند که سزاوار ترحم و شفقت اند، نه آزار و اذیت و شورش و سرزنش.»

در نامه به ازبکان نوشته است:

«به خواهش افراد سیاه دل که برای رسیدن به جاه و قدرت و زر و زور، مذهب را بهانه قرار داده و نصوص شرعیه را به دلخواه تفسیر و تأویل می کنند، باید دوری کرد و نباید به مسائل مورد اختلاف فریقین که در طول هزار سال تاریخ اسلام حل و گشوده نشده است، دامن زد و بحران بر بحران افزود.» (زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۳ ص ۴۹)

متن نامه ها به خط علامی موجود است. علامه امینی، ابوالفضل علامی را از علمای روشن اندیش و آینده نگر هند می شمارد که سرانجام به خاطر این افکار اصلاحی و وحدت طلبانه، به دست افراد تندرو و خشونت طلب به شهادت رسید. (اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۴۰۰)



## شرکت در مراسم های مذهبی و فرهنگی مشترک

از حوزه‌های تعامل علما، شرکت گروهی در مراسم مشترک دینی و مذهبی بوده است. در گذشته مزار امامان اهل بیت، ملجاء و زیارتگاه همه مسلمانان بوده است و علمای همه فرق اسلامی به عنوان خانواده پیامبر و بزرگترین علمای امت، به آنان احترام کرده و به زیارت آنان می رفتند بویژه مرقد امام صادق در مدینه و قبر موسی ابن جعفر در بغداد، ویژگی خود را داشت. سمعانی مؤلف الانسان از زیارت مکرر قبر امام کاظم و امام جواد علیهماالسلام در بغداد یاد کرده است:

«زرته غیر مره مع ابنه محمد ابن الرضا، علی ابن موسی.» (الانساب، ج ۴۰۶/۵) و نیز درباره امام صادق نوشته است:

همه امت قبر او را در بقیع زیارت می کنند. (همان، ج ۴۵۰/۵) یادآور

شده : عالم شافعی، وصیت کرد که در وقت مرگ او را در مشهد امام کاظم دفن کنند. (مجمع الاداب ، ج ۱۳۹/۲)

اما ابواحمد کدنی از بزرگان سمرقند، با عالمان شیعه در پیوند بود. عالمان مذاهب، در مراسم مذهبی یکدیگر شرکت می کردند. از جمله نوشته اند :

«در سالی ابواحمد کدنی برای نماز باران به صحرا بیرون رفت و برای وعظ و آماده کردن دلها بر منبر شد، دو نفر از علویان شهر نیز با وی بر منبر نشستند. ابواحمد سرش را برهنه کرد و گفت : خداوندا آبرویمان را با گناه ریختیم، ولی اکنون از بازار مجوسان گذر کردیم و آنان به ما نگریسته و دانستند ما برای طلب باران به نماز بیرون شده ایم. این بار ما را در برابر مخالفان (دینی مان) شرمنده مساز. لختی نگذشت که رحمت خدا از آسمان فروریخت و دشت و دمن سیراب شدند. وی به سال ۴۸۳ در ۸۱ سالگی درگذشت.» (الانساب، ج ۲۸/۴)

در دوره‌هایی از تاریخ اسلام، با میدان داری افراد کم ظرفیت ، فرقه‌هایی مراسم ویژه همدیگر را برنمی تافته اند، و مراسم عزاداری و یا جشن و سرور شیعیان، به نزاع بین حنبلیان و شیعیان بدل می شده است. تندروی افراد نا آگاه و متعصب به آن دامن میزده است . این نزاعها و کشمکشهای خونین و بنیان سوز، نقطه های سیاه و شرم آور تاریخ ملت اسلامی است. اما اینها را نباید جریان اصلی انگاشت و به همه مسلمانان و امت اسلامی نسبت داد. امت اسلامی، با هر گرایش و با هر مذهب و آیین، برادرانه با هم زندگی کرده اند.

تاریخ اسلام شاهد نقطه‌های روشن در این باره است که مسلمانان با اختلاف در مسلک و مذهب در مراسم جشن و عزای یکدیگر شرکت کرده اند و اهل هر فرقه و مذهبی، بدون جریحه دار کردن احساسات مذهبی دیگران، مراسم خود را انجام می داده اند. در دوران آل بویه، در زمان سلاجقه از مجالس و گردهمایی‌ها و برنامه‌های مشترک بین طرفداران فرقه‌های مذهبی، فراوان دیده می شود. از جمله به سال ۴۴۲ ق به دنبال پاره‌ای از آشوبهای قومی و مذهبی در بغداد، مردم شیعه و سنی، در صدد برآمدند به زیارت مرقد امام حسین در کربلا و زیارت امیر مؤمنان در نجف بروند. مردم محله نهر الدجاج بغداد و محله کرخ، با پرچمهای رنگارنگ بیرون آمدند. حنفیان و شیعیان با همدیگر، به سوی مسجد جامع رفتند. اهالی باب الشام و دارالرقیق به آنان پیوستند و همه در حالی که پرچمها و علمها در پیشاپیش آنان در حرکت بود، از کوی کرخ عبور کردند. مردم کرخ در جلو آنان درهم و دینار نثار کردند و احناف و ترکان همگی به زیارت ائمه رفتند. در نتیجه این هماهنگی و اخوت دینی شیعیان در مشهد امام کاظم در اذان، حی علی خیرالعمل و مؤذنان حنبلی و احناف جمله الصلوه خیر من النوم سر دادند و به اتفاق به زیارت امام علی و امام حسین رفتند. المنتظم، ابن جوزی، ج ۸/۱۴۶)

ابن اثیر در وقائع سال ۵۰۲، پس از یادکرد پاره ای از قهر و آشتی میان پیروان مذاهب بغداد، نوشته است:

«چون ماه شعبان فرا رسید، اهل سنت با آرامش و آراستگی تمام، به زیارت قبر مصعب ابن زبیر بیرون آمدند و فیلی را که مردان مسلح

بر آن سوار بودند، با خود راه می بردند. شیعیان کوی کرخ، با بخور و عطر و آب یخ، از آنان پذیرائی کردند و شادمانه آنان را تا بیرون از کوی کرخ مشایعت و بدرقه کردند. در نیمه شعبان همان سال شیعیان به زیارت امام کاظم رفتند.» (الکافی فی التاریخ، ج ۸ / ۲۵۶)

مورخان از دولتمردان شافعی مذهب غوری (سده ۶) به افراد پرطرفیت و دارای تسامح مذهبی یاد کرده اند و درباره غیاث الدین غوری نوشته اند:

«وی امتیازی برای شافعی مذهبان بر دیگران در نظر نمی گرفت. غیاث الدین با پیروان اهل بیت در ارتباط بود، به آنان کمک می کرد و به سادات و علویان احترام می گذاشت. جوانمرد و نیک اندیش بود و سپاهیان را از غارت اموال مردم باز می داشت.» (الکافی فی التاریخ، ج ۱۲/۱۸۱) و بالاتر، غیاث الدین و علمای همفکرش به زیارت ائمه اهل بیت می رفتند و پیمانهای بزرگ با رقبای خود را در روضه آن بزرگواران می بستند. از این رو برخی از مورخان آنان را شیعه قلمداد کرده و فخر ورزیدن غوریان به مسلمان شدن نیای خود به دست نماینده امیر مؤمنان را از شواهد آن دانسته اند. (تاریخ غوریان، دکتر علی اصغر فروغی ابهری / ۱۲)

مؤلف تاریخ طبرستان در حوادث سال ۵۹۷ نوشته است:

«سلطان غور، غیاث الدین و شهاب الدین به خراسان آمدند و نیشابور را مستخلص کرده و به زیارت رضا شده و خیرات فرموده، فخرالدین رازی خطیب که مجتهد عهد و استاد العالم بود با دیگر علماء غور به

روضه رضا(ع) حاضر آمدند و عهدنامه خواستند و مطالعه می کردند. علما اهل سنت و جماعت از او پرسیدند معنی جفر و جامع چیست؟ گفت: من واقف نیستم بدین در، این مشهد امامی است عدیم النظر، نصیر الدین حمزه بن محمد از طائفه شیعه او را بیاید پرسید. آن امام را بخواندند و پرسیده و دانسته.» (احوال و آثار خواجه نصیر طوسی / ۱۶۰)

این نیک اندیشیها و بزرگداشت اهل بیت برای خراسان و حوزه امارت سلطان غیاث الدین برکتها داشت، در سایه همدلی علما و مردم، راهها امن شد و امور مالی و تجاری رونق گرفت. آموزشگاهها رونق گرفت. حمدالله مستوفی در گزارش خود نوشته است:

«در خلافت ملکان غور، دوازده هزار دکان آباد بوده و شش هزار حمام و کاروان سرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است.» (تاریخ گزیده مستوفی ۱۸۷) و نیز محمد بن حبان بستی از دانشمندان برجسته سنی خراسان (به احتمال حنفی مذهب)، در شرح زیارت خود از طوس نوشته است:

«مزارش در طوس است من آن را بارها زیارت کرده و هرگاه مشکلی برای من پیش آمده، مزار علی بن موسی را در طوس زیارت کردم و مشکلم زائل شد. من آن را بارها تجربه کردم. خداوند ما را بر دوستی مصطفی و اهل بیت او که صلوات خداوند بر آنان باد، بمیراند.» (تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱/۳۲۶، نقل از الثقات، ج ۸/۴۵۷)

عبدالجلیل قزوینی گزارش کرده است :

«در روزگار وی، افزون بر مردم قم، امراء و علمای شافعی و حنفی مذهب به زیارت فاطمه معصومه مشرف می شدند. و نیز مردم قزوین، از شیعه و سنی به زیارت ابو عبدالله حسین ابن رضا می روند.» (النقض/۶۴۳) در همان دوره شیعیان نیز در محافل حنفیان و شافعیان، شرکت می کردند. مردم برای استفاده از مجالس واعظان حنفی مذهب که از خراسان برای وعظ به ری و قزوین می آمدند، مجالس باشکوه تشکیل می دادند و افزون بر حنفیان، پیروان اهل بیت نیز برای استفاده در آن مجالس حاضر میشدند. (همان/۱۰۵)

این هم گرایهها در میان علما و امرای سده هفتم فراوان تر دیده می شود. سلطان محمد (غازان خان مغول سنی مذهب، به اهل بیت علاقه مند بود. او به نام دوازده امام سکه زد و نیز کمکهای ارزنده ای به مشاهد مشرفه عراق کرد و اموالی را برای آسایش زائران وقف مرقد امام حسین کرد. (دین و دولت در ایران، ج ۵۹۸/۲)

عبدالرحمن جامی، ملای برجسته حنفی مذهب دوران تیموریان، به اهل بیت علاقه مند بود و به زیارت مزارهای خاندان پیامبر می رفت. در دیوان خود، از سفر به نجف و کربلا به سال ۸۷۷ ق یاد کرده است. در سفر به نجف اشرف شعرهای شورانگیزی درباره امام علی سروده و علاقه قلبی خود را به امام ابزار کرده است، با این مطلع:

أصبحت زائراً لك يا شحنة النجف

بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف

تو قبله دعای و اهل نیاز را

روی امید سوی تو باید ز هر طرف (شیخ عبدالرحمن جامی، نجیب مایل هروی / ۴۵، ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷)

و در زیارت کربلا نیز برای امام شعر سروده، با این مطلع:

کردم ز دیده پاسوی مشهد حسین

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین(همان / ۴۵)

در سرزمین مصر رأس الحسین، زینبیه، مزار سیده نفیسه، مزار محمد ابن ابی بکر، زیارتگاه و مورد احترام مردم است. پیش از فاطمیان مردم مصر از مالکیان و شیعیان، به زیارت این اماکن مقدس می رفتند. بویژه در جشنهای ولایت امام حسین، که چندین روز به طول می انجامد، طبقات گوناگون علما و شرفا و توده های مردم شرکت می کنند. (الشیعة فی مصر، صالح الوردانی / ۱۱۱)

تاریخ شاهد است که در سده های چهارم، پنجم و ششم هجری و پس از آن، در دوران سلاجقه و سامانیان، علمای شیعه در کنار علمای حنفی و شافعی مذهب، در مجالس بزرگداشت امام حسین (ع) شرکت می کرده و به سخنان و اعاظ و مرثیه سرایان گوش میداده اند؛ چه امام شافعی و ابوحنیفه درباره امام حسین شعرها سروده و ابوحنیفه به خاطر حمایت از اهل بیت مسموم گردید. در دوره سامانیان در سمرقند علمای فریقین در محافل دینی مشترک شرکت کرده و شاعران مناقب علی(ع) را میخواندند. امام خطیب عبد السلام صابونی، از شاعرانی بود که در مجالس عمومی، در ستایش امام علی (ع) اشعار عربی میخواند. القید فی علمای سمرقند، نسفی / ۹۳)

عبدالجلیل رازی، در باره شرکت عالمان در مجالس امام حسین، به

روزگار سلجوقیان نوشته است:

«در همه بلاد اصحاب شافعی و اصحاب ابوحنیفه، فحول علماء چون محمد منصور و امیر عبادی و خواجه علی قزوینی و صدرالدین خجندی و بومنصور ماشاده و محمد همدانی و بونصر هسنجانی و شیخ بو الفضائل مشواط و بومنصور حفده و قاضی ساوه و سمعانیان و خواجه ابوالمعالی جوینی و نزاری و علماء رفته و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت با جزع و فزع و نوحه و زاری داشته اند و بر شهداء کربلا گریسته اند.» (النقض / ۶۴۷) او در پاسخ به این شبهه که شیعه در روز عاشورا ابراز جزع می کند، عزاداری علمای شافعی و حنفی را شرح داده و از مجالسی که علمای مذاهب در عاشورا می گیرند یاد کرده است:

«و مراثنی شهداء کربلا که اصحاب ابوحنیفه و شافعی را هست بی عدد و بی نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان، آن گه بر ما. و چون فروتر آییم معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان که در مذهب اهل سنت به عهد خود مقتدا بوده است و هر سال این روز تعزیت داشته است به آشوب و نوحه و ولوله و بر علی و حسن و حسین (ع) آفرین کرده و بر یزید و عبیدالله لعنت آشکار کرده، و کذالک صدر الدین الخجندی و برادرش جمال الدین، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو و ولوله داشته اند....» (همان / ۴۰۳)

و نیز سمعانی، از حضور و شرکت مردم و علمای شافعی و حنفی در مراسم



امام حسین در ماوراء النهر گزارش داده است. به نوشته او، ابوحنفص عمر بن احمد ابن فارسی سمرقندی (۴۵۴ م) اموال بسیاری داشت و بسیار انفاق میکرد. یکی از روزهای انفاق او روز عاشورا بود. (الانساب، سمعانی، ج ۳/۳۹۰ - تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱/۸۷)

از آن سو، در گذشته عالمان شیعه نیز به مزارهای بزرگان دیگر فرق احترام میگذاشته اند. از شیخ بهائی گزارش شده که بر سر مزار شافعی در مصر رفته است. آرامگاه ابوحنیفه، همواره مورد حمایت عالمان شیعه عراق بوده است و شیعیان مانع از تعرض مخالفان به آن شده اند. در دوره امیرکبیر شیخ عبدالحسین تهرانی، پس از تعمیر بارگاه امام کاظم، قبر ابوحنیفه را نیز آباد ساخت و برای گلدسته های آن طلا به کار برد. (عاشورا، عزاداری، مجموعه مقالات/۵۸، مجمع مدرسین، نشر صحیفه خرد)

## جلو گیری از کار مداحان و قصه سرایان فتنه انگیز

از عوامل اختلاف میان مسلمانان بغداد در سده‌های چهارم و پنجم، قصه سرایان بودند. شماری از قصه سرایان، که منافع خود را در آشوب میان طوائف اسلامی می دیدند، در مساجد و مدارس و بازارها به نقل رویدادهای مورد اختلاف میان مسلمانان می پرداختند و با ترفندهای ویژه، احساسات آنان را برمی آشوبیدند. برخی از این قصه گوینان با همدستی در مکانهای ویژه می ایستادند. یکی مناقب علی را بر می خواند و دیگری مناقب ابوبکر را یکی درهم و دینار شیعیان را گرد می آورد و دیگری از حنابله، و بدین گونه درهمی را از دست نمیدادند. سپس به گوشه ای رفته و اموال گردآمده را میان خود تقسیم می کردند. (تاریخ تمدن اسلام در قرن چهارم، آدم متز، ترجمه ق، ج ۱/۶۸،

انتشارات امیرکبیر) تندوریهای مناقب خوانان گاه و بی گاه آتش فتنه را در میان مردم شعله ور می کرد. عالمان دوراندیش، از میدان داری قصه سرایان دلخور بودند و زبان آنان را برای اسلام بیشتر از سود زودگذر آن میدیدند. از این رو این گروه از قصه سرایان و سخنرانان فرصت طلب که از پشتیبانی عوام نیز برخوردار بودند مورد خشم علما قرار می گرفتند. (تاریخ الاسلام، شمس الدین ذهبی، ج ۸/۶۲۰) از راه کارهای عضالدوله دیلمی برای آرام کردن بغداد، جلوگیری از بازار گرمی این دسته از واعظان و قصه سرایان بی سواد بود. پشتیبانی بی دریغ عالمان راستین از وی او را در این راه کمک می کرد:

موقعی که عضالدوله وارد بغداد شد، دید که مردم بر اثر فتنه های مداوم بین شیعه و سنی و کشتار و گرسنگی و آتش سوزی از بین رفته اند و از آن جا که محرک قتل و غارتها، قصه سرایان بودند، لذا کار ایشان را ممنوع کرد...» (آل بویه / ۵۲۴)

البته واعظان خوشنام و پارسائی چون ابن سمعون از این دستور معاف بودند و می توانستند در مدارس و مساجد مردم را ارشاد کنند.

## ازدواج و روابط خانوادگی میان علما

پیوندهای عاطفی میان علمای شیعه تنها در رفت و آمد نبوده، بلکه در مواردی پیوندهای خانوادگی و ازدواج نیز انجام گرفته است. از آنجا که در پایداری ازدواج هم شأنی و کفو و علاقه دو طرف لازم است و اختلاف دیدگاه های مذهبی چه بسا تفاهم را، که از بایسته های اصلی زندگی زناشویی است، کم رنگ کند، علما آن را به همه افراد و در همه شرائط توصیه نمی کرده اند و با همه علاقه و پیوند میان دو عالم در مواردی مصلحت نمی دیده اند فرزندان آنان با هم ازدواج کنند.

با این حال، در دوره‌هایی از تاریخ اسلام شاهد پیوند خانوادگی خاندانهای پیرو اهل بیت و دیگر مذاهب با یکدیگر بوده است و این پیوندهای عاطفی برکتهای بسیاری برای مسلمانان در برداشته

است، مانند پیوندهای ازدواج اکراد شافعی (تجارب الأمم، ابن مسکویه، ج ۲/۳۹۲) و ازدواج میان فرزندان سلاجقه و سادات علوی. تاریخ شاهد است که امرا و علمای برجسته حنفی و شافعی مذهبان، دختران خود را به ازدواج علویان و فرزندان پیامبر در می‌آوردند، تا به این وسیله به پیامبر تقرب و تبرک جویند و این پیوندهای مقدس که از صفای باطن و عشق و مودت به اهل بیت برمی‌خاست، برکتهای بسیاری برای عموم مسلمانان در پی داشت و این کانون مشترک حلقه وصلی بود که میان مذاهب اسلامی پیوند میداد و بر دامنه دوستیها می افزود و خانواده‌ها از نزدیک با یکدیگر آشنا می شدند و کینه‌ها از میان بر می‌خاست. و در این راستا، امام فخرالدین رازی، دختر خود را به ازدواج علاءالملک علوی، از کارگزاران سلطان ملکشاه سلجوقی درآورد. (الامام فخرالدین رازی حیات و آثاره، علی محمد العماری / ۲۷، مجلی الاعلی للشنون الاسلامیه، امارات ۱۳۸۸ ق)

نظام الملک سلجوقی، که خود از عالمان بنام شافعی بود، برای رسیدن به شفاعت پیامبر(ص) دختر خود را به فرزند سید مرتضی قمی داد و دختر امیرشرف شاه جعفری را برای پسرش خواستگاری کرد. (النقض/ ۲۸۱) و نیز گفته شده نظام الملک یکی از دخترانش را به سید محمد فرزند ابوالحسن مطهر نقیب سادات قم و ری و آمل تزویج کرده است. (الدرجات الرفیعه / ۴۹۷)

مادر شرف الدین عزالدین ابوالقاسم علی از علویان روزگار سلاجقه از خاندان الب ارسلان سلجوقی و مادر بزرگ وی از نوادگان خواجه نظام الملک بوده است (النقض / ۶۱۳) و نیز در زندگی شرف الدین حنفی

مذهب، عمید خراسان و کارگزار سلطان سنجر نوشته اند:

«از وی دو حره ماند، یکی در حباله سید اجل ذخرالدین نقیب السادات خراسان ابوالقاسم زید ابن حسن و دیگری در حباله سید اجل علاء الدین معز الاسلام نقیب هرات و این خاندان بدین دو حره معمور مانده است».(دیوان قوامی رازی، تحقیق محدث ارموی، مقدمه/۱۸۰، چاپ سپهر، ۱۳۳۴ ش)

میان مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی با علمای حنفی هرات، دوستی بود و دوستی و پیوستگی مداوم وی با مولانا عبد الرحمن جامی، بسیار عمیق بود. تا این که ملاحسین با خواهر جامی ازدواج کرد و حاصل آن فرزندی به نام فخرالدین علی بود. این پیوند مقدس برکت زا بود. این پدر و پسر با جانبداری خویشاوندان هراتی خود، توانستند حلقه وصل میان مسلمانان آن منطقه قرار گیرند. سیره کاشفی نشانگر موفقیت او در ایجاد تفاهم و همدلی میان مسلمانان است. این واعظ خوش بیان، با امیرعلی شیرنوائی وزیر دانشمند و دانش پرور سلطان حسین بایسنقرا و دیگر علمای هرات در ارتباط بود و نیز با عالم بزرگ مرشد الدوله و الدین مشهور به سیدمیرزا، دوستی داشت و به درخواست او کتاب روضه الشهداء را نگاشت. کاشفی در جامع هرات در اجتماع شیعیان و حنفیان وعظ می کرد و روزهای جمعه در دارالسیاده سلطانی سخنرانی داشت و خطبه نماز جمعه را در مسجد امیر علی شیر نوائی می خواند و سه شنبه و چهارشنبه در مدرسه سلطانیه وعظ می کرد و روزهای پنج شنبه در حظیره سلطان احمد با عموم مردم دیدار داشت(فرزانه ناشناخته /۵۴۹) و با یادکرد نیکو از باورها و

معتقدات مسلمانان، دوازده امام را نیز در منبر به مردم معرفی می کرد و فضائل و مناقب آنان را برای مردم شرح میداد. رواج مرثیه خوانی برای امام حسین از دیگر کارهای این پدر و پسر بود و نوشتن کتاب روضه الشهدا دلیل گویای موفقیت او در آن فضای فتنه خیز هرات بود. صرف نظر از برخی از گزارشهای شاذ و قضیه پردازیهای مندرج در کتاب روضه او، با این حرکت، به مردم یادآوری کرد: امام حسین و فرزندانش عترت پیامبر بوده و بر همه ما از شیعه، حنفی و شافعی، بایسته است با پیامبر اسلام همدردی کنیم و در عاشورا به یاد آنان به عزاداری بپردازیم. و چنین بود که برخلاف آن همه جنگ و درگیری ازبکان و قزلباشان در هرات و آن همه تبلیغات علیه صفویان، عزای امام حسین در هرات نهادینه شد.

## شرکت علمای مذاهب در تشییع جنازه همدیگر

از روزگار امامان، این چنین مرسوم بوده که یاران ائمه و عالمان شیعی، به عیادت و یا تشییع جنازه علما و مردم پیرو دیگر مذاهب می‌رفته اند .

در بین علمای دیگر مذاهب نیز این سیره بوده است. به عیادت عالمان و مردم شیعی می‌رفته و در تشییع جنازه آنان شرکت می‌جسته‌اند.

این سیره حسنه پس از غیبت امام زمان نیز دنبال شده است . و علمای اهل بیت در تشییع جنازه دیگر عالمان شرکت می‌کرده و علمای دیگر مذاهب نیز بر این شیوه بوده‌اند.

صرف نظر از برخی تنگ نظران چون ذهبی که از مرگ رقبای خود ابراز خوشنودی کرده‌اند، دیگر علما از مرگ رقبای مذهبی خود ابراز تألم کرده و برای شان از درگاه خداوند، خواستار رحمت شده و کلمه استرجاع بر زبان جاری ساخته‌اند و یا در مراسم خاکسپاری آنان شرکت می‌کرده‌اند.

در مراسم تدفین شیخ مفید رئیس شیعیان امامیه بغداد، علمای حنبلی و حنفی نیز به صورت گسترده شرکت کرده‌اند و این شهر یک پارچه عزادار بوده است. شیخ طوسی در این باره نوشته است:

«وتوفی لیلتین خلتا من شهر رمضان سنه ثلاثه عشر و اربع مأه وکان



یوم وفاته لم یر اعظم منه من المخالف والموافق؛ دو روز مانده به ماه رمضان سال ۴۱۳ درگذشت و بزرگ تر از روز درگذشت او روزی دیده نشده است، از بسیاری شرکت کنندگان، از موافق و مخالف». (الفهرست، شیخ طوسی /۴۴۴، مکتبه المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ ق)

جامعه علمی و فرهنگی آن روز دنیای اسلام بویژه بغداد در مرگ سیدمرتضی عزادار شد. ابوبکر قهستانی وزیر دانش پرور عباسیان در مرگ سید مرثیه گفت. (النقض /۱۵۹)

در مراسم خاکسپاری سیف الدوله حمدانی (۳۵۶) همه طبقات مردم شام از شیعه، حنفی و مالکی شرکت کردند و فداکاریهای او را در دفاع از اسلام، ارج نهادند.

تجهیز جنازه را قاضی ابو الهیثم به عهده داشت و غسل وی را عبدالحمید ابن سهل مالکی انجام داد. و تابوتش از حلب تا میافاقین حمل شد که مادر و همسرش آنجا دفن بودند و به سال ۴۰۶، سیدرضی مؤلف نهج البلاغه از دنیا رفت و ابو عبدالله علوی به جنازه وی نماز گزارد و طبقات گوناگون مردم به او اقتدا کردند. (المنتظم، ج ۷ / ۲۸۳)

قطب الدین رازی، از استادان برجسته شیعی حکمت در سده هشتم، با علمای همه مذاهب، تعامل فکری و علمی داشت. پس از فوت، در تشییع جنازه او همه طبقات و علمای همه فرق اسلامی شرکت جستند و بر جنازه او نماز گزاردند. (فوائد الرضویه /۶۱۷) «و نماز کرد بر او در فضای قلعه و حاضر شدند جهت نماز بر او، بیشتری از معتبرترین دمشق. و او امامی مذهب بود.»

قطب الدین رازی، شاگرد علامه حلی و شهید از او اجازه حدیث دریافت کرده بود. رازی با آن که در همه فنون کلامی و فقهی استادی متبحر بود، از گفت و گوها و مناظره های تفرقه انگیز، دوری می جست. (مجالس المؤمنین، نورالله تستری، ج ۱ / ۲۱۲) ذهبی در یادکرد از عمر ابن ابراهیم علوی از علمای زیدیه نوشته است:

«بسیار اهل مدارا و گذشت بود و افزون بر آن که پای بند باورهای خود بود و در اذان حی علی خیر العمل می گفت، با پیروان دیگر مذاهب روابط نیکو داشت به وقت درگذشت او، حدود سی هزار نفر از همه فرق در تشییع جنازه او شرکت کردند.» (تاریخ الاسلام، ج ۱۱ / ۷۲۹)

خطیب، عبدالباسط شافعی از علماء سده دهم مکه، مردی خردمند و الفت طلب بود. او نسبت به دیگر مذاهب اسلامی از جمله پیروان اهل بیت نیز به دیده احترام می نگریست. با آنان همراهی نشان می داد و در تشییع جنازه مسلمانان بدون توجه به باورهای مذهبی آنان شرکت می کرد و بر آنان نماز خوانده و برای شان طلب رحمت می کرد. از جمله سال ۹۶۱ ق حاکم دکن هند در مکه درگذشت. عبدالباسط بر او نماز گزارد و برایش از درگاه خداوند طلب رحمت کرد، برخی از تندروان و افراد متعصب بر او خرده گرفتند که وی رافضی بوده است؛ ولی او آنان را قانع کرد، که آنان نیک مردند. وی، گاه به شرفاء و علمای دوستدار خاندان پیامبر و شیعی مذهب کمک می کرد:

«وقتی یکی از اشراف بنی الحسن از ساکنان مکه، به اسم علی ابن شدقمی از بزرگان شیعه نزد وی رفت در نخستین ملاقات ده هزار سکه

طلا به او داد و در وقت خداحافظی هم چنین کرد و همین طور با دیگر کسانی که به سراغش می رفتند.» (مجله میقات، شماره ۵۷) فخرالدین طریحی، مؤلف مجمع البحرین از علمای شیعه، دانشمندی بود پارسا و خلیق و مردمدار و با کسان بسیار از علمای فریقین معاشرت و دوستی داشت. وی به سال ۱۰۸۵ در رماحیه از دنیا رفت. محدث قمی درباره شرکت همگان در تشییع جنازه وی می نویسد:

«گویند روز وفات او دیده نشده از کثرت ازدحام مردم در نماز بر او کثرت گریستن مخالف و موافق بر فقدان او.» (الفوائد الرضویه، محدث قمی / ۴۹)

تاریخ اسلام بارها و بارها، شاهد همکاری علمای اسلام با یکدیگر در دفع ستم و تجاوز است. بویژه در دفع دزدان و اشرار و در مبارزه با غارتگران اموال حاجیان و ایجاد امنیت راه ها و همکاری در مبارزه با دشمنان خارجی، در بین فرق گوناگون اسلامی، در تاریخ جلوه ای خاص دارد. در مواردی دزدان بر مسلمانان راه می بستند و چه بسا با توجیه، به کار زشت خود مشروعیت می دادند، از جمله این که آنان با ما هم مسلک نیستند و اموال آنان بر ما مباح است! عالمان دین، بویژه علمای شیعه، قاطعانه اعلام می کردند: مال و جان مسلمانان حرمت دارد و کوچک ترین تعرض به مال و جان مسلمان حرام است و مجازات دارد. و در مواردی همه طوائف اسلامی در مبارزه با ناامنی و شررانگیزیهای اشرار، همدستان می شدند. همکاری عمومی برای مردم برکت خیز بود و امنیت و آرامش شهرها را در بر داشت، ذهبی در حوادث سال ۴۵۱ ق، از ابن نسوی رئیس پلیس بغداد یاد کرده که

بسیار ستمکار و سنگدل بوده است. مردم را بدون دلیل از میان می برد و اموال آنان را تصرف می کرد. در مقابله با شرانگیزیهای او، که امنیت و خواب را از چشمان همه ربوده بود، همه طوائف ایلامی، از شیعه و حنابله، همداستان شدند و مجازات او را خواستار شدند(تاریخ الاسلام، ج ۳۴/۱) که سرانجام وی با دادن مبلغی از مجازات رست.

## همکاریهای عالمان مسلمان در جهاد علیه صلیبیان

علمای اسلام در دوره مبارزات ضدصلیبی همکاریهای پر دامنه ای با یکدیگر داشته اند و بخش مهمی از پیروزیها و موفقیت‌های پرچمداران مبارزانی چون آل عمار، حمدانیان و ایوبیان، برآیند همکاری دلسوزانه همه علمای دین بوده است. علمای دین در مساجد و مدارس و مراکز نظامی و رباطها، با بیان ضرورت و وجوب جهاد و دفاع از سرزمین اسلامی، صفوف نبرد را گرم نگه داشته و با بیان حدود و آداب جهاد و دفاع به رزمندگان توجه می دادند مرزهای دین و شریعت را پاس دارند و در مبارزه با متجاوزان نیز رضای خدا را در نظر بگیرند و از تجاوز و شرانگیزی بپرهیزند. نگاهی به بحث جهاد در کتابهای فقهی علمای شام و جبل، چون نوشته های عبدالعزیز، ابن براج، ابی الصلاح

حلبی، شمس الدین مکی، زین الدین شامی و ... ما را با جایگاه پر ارج جهاد با دشمنان دین در منظومه فکری علمای آن دیار آشنا تر می سازد. (الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، شمس الدین مکی، ج ۱/۲۹۰، مؤسسه نشر الاسلامی)

فقیه کارآزموده و زمان شناس، ابن براج شامی طرابلسی، که در دولت بنی عمار سمت دادستانی داشت، در درسهای فقهی، به شرح موضوع جهاد و دفاع پرداخته است. از موضوعات بحث شده در کتاب جهاد و سبق و رمایه، کتاب «المهذب» به دست می آید. نویسنده، از نزدیک با جنگ و جهاد سروکار داشته و مبارزان مسلمان درگیر نبردهای صلیبی با او مرتبط بوده و آن فقیه مرزبان با توجه به شرایط و نیازهای فقهی رزمندگان، درباره آداب جنگ، شیوه دفاع، و شیوه توزیع غنائم جنگی و... به فتوا نشسته و احکام موردنیاز رزمندگان راه خدا را استنباط کرده است. (المهذب، ابن براج، ج ۱/۲۹۲، ۳۰۲، ۳۳۰، مؤسسه نشر الاسلامی)

ابوالصلاح حلبی ۴۴۷ ق، از علمای حلب و از شاگردان سیدمرتضی و شیخ طوسی، از شخصیت‌های در صحنه و مجاهد بود. وی در روزگار آل مرداس در حلب به کار تدریس و تبلیغ دین مشغول بود. مرداسیان گرفتار دست اندازیه‌ها و هجوم‌های پیاپی دولت مسیحی بیزانس بودند و ابوالصلاح در درس و بحث و نوشته‌های خود، حاکمان را به مقابله با مهاجمان صلیبی و دفاع از سرزمین اسلام تشویق می کرد؛ چه جنگ بنومرداس با دشمنان رومی، از دیدگاه ابوالصلاح، جنگ بین دو دولت ستمکار تلقی نمی شد بلکه از نظر او مبارزه مسلمانان با بیزانس جنگ و جهاد با کافرانی بود که کیان اسلام را تهدید می کردند. ابوالصلاح

به صراحت فتوا می داد جنگ در رکاب حاکمان جائز نیز برای دفاع از دارالایمان و نصرت اسلام واجب است؛ چه رزمندگان بایستی هدفشان از مشارکت در چنین مبارزه ای دفاع از اسلام و سرزمین اسلامی باشد، نه کمک به حاکم جائز و افرادی که با رهبری حاکم جائز با کافران و مهاجمان به بلاد اسلامی شرکت می کنند، بایسته است که حدود الهی را در جنگ و غنائم جنگی پاس دارند. ( . الکافی، ابی الصلاح / ۲۴۷)

شاعران و سخنوران پیرو اهل بیت که روح و جانیشان از ارزشهای مکتب اهل بیت و آموزه ها لبریز بود نیز، با بیان جایگاه والای جهاد و برانگیختن احساسات مقدس مردمان، میدانهای نبرد را گرم نگه می داشتند.

سروده های حماسی ابن منیر طرابلسی (ریحانة الادب، ج ۸/۲۳۶) سروده های جنگی ابن هانی، چکامه های پرمغز امیر مبارز ابوفراس حمدانی، و أبو الطیب متنبی در جریان نبردهای صلیبی، روحیه ایثار و مقاومت را در رزمندگان بر می انگیخت و آنان را گروه گروه روانه میدانهای جهاد و شهادت می کرد. (دیوان الامیر ابی فراس الحمدانی، تحقیق دکتر محمد تونجی / ۳۴، مرکز فرهنگی جمهوری اسلامی در دمشق)

دولتهای شیعی سرزمین شام، مانند حمدانیان، بنی عمار، بنی مرداس و... بیشترین مقابله و جهاد را با دشمنان صلیبی داشته و خسارتهای هنگفتی به مهاجمان رومی وارد ساختند و در این راه مردان بسیاری از شیعه به خاک افتاده اند.

دولت بنو حمدان در حلب، از دولتهای آزاده، پویا و پیشرو بود و در رواج علم و ادب و فرهنگ و جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام، گوی سبقت از دیگران ربوده بود. دوره حمدانیان، زمان اوج هجوم رومیان به ممالک اسلامی بود که بنو حمدان، با همه قدرت صلیبیان را به عقب می راندند. (تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۹/۵۰۰، ۳۴۱، تحقیق مرعشی)

ثعالبی در یتیمه الدهر یادآور شده: سیف الدوله حمدانی در مدت ۲۳ سال حکومت خود، چهل نبرد با رومیان داشت. علی، مورخ معاصر عرب، در این باره نوشته است: سیف الدوله، در جنگهای خود با رومیان، که در حدود چهل نبرد بود، اسلام و عرب را حفظ کرد و اگر او نبود رومیها بر شام غالب می آمدند. (خطط الشام، ج ۱/۱۹۳) سیف الدوله حمدانی، گرد و غبارهایی را که در نبردهای جهادی با روم، بر اندام و چهره اش می نشست، گرد می آورد. در آخر آن خشتی ساخت و وصیت کرد: گونه او را در قبر، روی همین خشت قرار دهند. به وصیت او رفتار شد. (تاریخ شیعیه، مظفر، ترجمه سید محمد باقر حجتی ۲۴۲/ دفتر نشر فرهنگ اسلامی)

پیروزی مسلمانان در این نبردها و رموز موفقیت حمدانیان در جنگ با صلیبیها، راه درستی بود که آنان پیشه کرده بودند و آن پیوستگی و همبستگی اسلام و تلاش گسترده در حفظ وحدت مسلمانان و پیوند ژرف با علمای اسلام.

در دوره حکومت حمدانیها، علمای بسیاری از دیگر دیار به حلب کوچیدند که خاندان آل زهره از آن جمله بودند. (قاموس المحيط، فیروزآبادی، ج ۲/۴۴)



افزون بر آن در میان خود آل زهره ، علمای بسیاری به ظهور پیوستند که در علم و دانش و شجاعت و اقدام ضرب المثل بودند. از آن جا که مردم حلب، از طوائف گوناگون اسلامی تشکیل شده بودند. حمدانیان همه علمای مذاهب را به کار می گرفتند و در کنار قضات و مدرسان شیعه، دادرسان غیرشیعه نیز فعال بودند.

عالمان و قضات و خطبای جمعه دولت بنی حمدان، افزون بر تشویق مردم به شرکت در جهاد، خود نیز با رزمندگان همکاری نزدیک داشتند و شماری از آنان در مبارزه با رومیان به شهادت رسیدند و یا به اسارت دشمن درآمدند. (تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۷/۶۷۰)

عبدالرحیم بن نباته از خطبا و امام جمعه در دولت حمدانیان، در پیروزی رزمندگان نقش مؤثری داشت. وی، خطیب سیف الدوله در حلب بود که مجموعه خطبه هایش بزرگ ترین تجلی فن خطابه و سخنرانی آن روزگار است. خطابه های جهادی ابن نباته که از شاهکارهای ادب اسلامی و عربی به شمار می آید، محصول جنگهای سیف الدوله است. به سال ۳۴۸ ق وقتی رومیان به طرسوس رسیدند و از آنجا به دیار بکر رو آوردند، ابن نباته با خطبه های آتشین خود به بسیج رزمندگان مسلمان می پرداخت و با خواندن آیات قرآن و احادیث پیامبر و جمله های نعتی که از سخنان و کلمات امیر مؤمنان به عاریت گرفته بود دلها را برای شهادت و جنگاوری آماده می ساخت. (تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدم متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ج ۲/۶۳، امیر کبیر)

در جریان نبردهای صلیبی، شیعیان دیار بکر و شامات و حجاز و مصر و شام، با صلاح الدین ایوبی همکاری می کردند(الکامل فی التاریخ، ج ۱۲/۳۶۶) و انتقام جوییهای ایوبیان از فاطمیان و شیعیان مصر، مانع

شرکت آنان در این جهاد مقدس نگردید. و در هنگامه های نبردهای ایوبیان با مهاجمان بیزانسی، هزاران داوطلب شیعی از حلب، موصل و ... در رکاب صلاح الدین راهی عرصه های کارزار با صلیبیان شدند (تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۲ / ۴۶۱ و ۴۶۲) قاسم بن مهنای علوی، از شرفای حجاز و از پیروان اهل بیت در نبردها همواره با صلاح الدین بود، چنانکه درباره اش نوشته اند:

«فما تم الفتح فی تلک السنین الا بحضوره؛ هیچ پیروزی در این سالها، جز با حضور مهنای، انجام نگرفت» (مجمع الاداب، ابن فوطی، ج ۲۸۲/۱ - الفصول الفخریه / ۱۸۶)

عالمان حلب، به سرکردگی حمزه بن علی بن زهره، به صلاح الدین ایوبی تعهد دادند که در برابر صلیبیان با او همداستان خواهند بود. و او در برابر متعهد شد که به شعائر شیعی همچون ذکر حی علی خیر العمل در اذان و تکبیرات پنج گانه در نماز میت و ذکر امامان اثنی عشر در مجامع عمومی احترام گذارد. (البدایة والنهایه، ابن اثیر، ج ۲۰۲/۱۲)

بالاخر، دیده می شود در برخی از هنگامه ها، که ایوبیان بر اثر ضعف و سستی و یا ملاحظات دیگر، با صلیبیان از در سازش در آمده و شهرهای مرزی را به فرنگیان واگذار می کردند، شیعیان شام و حلب، مصلحت در مقاومت دیده و با وجود کمی عده و عده، از سرزمین اسلام دفاع کرده اند. (المستدرکات علی اعیان الشیعه، سیدحسن امین، ج ۵۷/۱، دارالتعارف)

## علمای شهید بنوعمار در مبارزات ضد صلیبی

از دولتهای شیعی سرزمین شام در سده پنجم، دولت بنوعمار بود. این حکومت از حکومتهای پویا و تمدن ساز و سازنده در تاریخ اسلام به شمار می رفت. بنوعمار چونان بنوحمطان، هم در عرصه علم و دانش جلودار بودند و هم در حوزه سازندگی و جهاد با صلیبیان. امین الدوله از کارگزاران بنوعمار، در طرابلس دارالعلمی را تأسیس کرد و در این مرکز علمی بیش از صد هزار کتاب نفیس گرد آورد. افزون بر آن مدرسه ای به نام دارالحکمه در کنار آن تأسیس کرد و اساتیدی را برای آموزش و پژوهش آماده ساخت. طلاب علوم دینی، از هر سو برای استفاده از این کانون دانش به طرابلس کوچ می کردند.

از متولیان دارالعلم طرابلس، دانشمند برجسته، قاضی ابوالفضل اسعد

بود. ابن ابی طی درباره اش نوشته است:

«اسعد بن احمد بن أبی روح عقدت له حلقة الاقراء وانفرد بالشام والطرابلس وفلسطين بعد ابن البراج؛ برای اسعد بن احمد، حلقه قراءت و نقل حدیث برپا شد و پس از ابن براج در شام و طرابلس و فلسطین، تنها فرد ممتاز بود.» (لسان المیزان، ابن حجر، ج ۱/۵۹۳، تحقیق مرعشی، داراحیاء تراث العربی) به هنگام هجوم صلیبیان به طرابلس، آل عمار با همه وجود به مقابله با مهاجمان برخاستند. و سرزمین شام، سالها عرصه جنگ و جهاد بود؛ ولی این خاندان غیور در نهایت در برابر هجوم دشمنان تنها ماندند و فریادخواهی آنان از مسلمانان سرزمینهای مجاور به جایی نرسید. صلیبیان وارد طرابلس شدند، کشتند و غارت کردند. قاضی اسعد بن ابی روح در طول این سالها، در کنار رزمندگان و مدافعان شهر بود.

ابن ابی طی گفته است :

«اسعد، در جریان حمله صلیبیان به صیدا کشته شد؛ چه او پیش از آن به صیدا رفته بود در آن جا کتابخانه ای افزون بر چهار هزار جلد گرد آورده بود.» (همان)

گفته شده وی، در سقوط طرابلس به شهادت رسیده و به گزارشی: ابن ابی روح به دمشق منتقل شده و در سال ۵۲۰ از دنیا رفته است. (تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۱ / ۳۳۰، ۳۳۱، تحقیق عداد معروف)

## شهادت قاضی ابن خشاب

از علمای برجسته دیگری که در این دوره به دست صلیبیان به شهادت رسید، قاضی ابوالفضل ابن خشاب بود. وی دانشمندی بود ذی نفوذ و در حلب به عنوان قاضی و دادستان شهر از قدرت مذهبی و معنوی فراوانی برخوردار بود. در هجوم صلیبیان به حلب، فرماندهی نیروهای رزمی آن شهر را به عهده داشت. به هنگام در خطر گرفتن حلب و حوالی آن توسط دشمن، او نخستین مبارزی بود که لباس رزم می پوشید و افراد را برای دفاع از شهر بسیج می کرد.

او در دفاع از سرزمین شام، خواستار آن بود که سران مسلمان در برابر مهاجمان موضعی استوار و هماهنگ برگزینند. از این روی، در هنگامه های خطر، علما و قضات شهر را برای هماهنگی و دادخواهی به شهرهای

مسلمان نشین دیگر نواحی می فرستاد .

در هجوم سال ۵۱۳ صلیبیان ، شام و حلب و بیت المقدس در خطر هجوم و سقوط قرار گرفت. ابن خشاب بر آن شد برای مقابله با صلیبیان از خلیفه بغداد کمک بگیرد. از این روی، با نقیب و نماینده سادات هاشمی و عده ای از اهالی حلب، به بغداد رفت. این هیأت سیاسی از مصیبت‌هایی که از رفتار فرنگیان دامنگیر اسلام شده بود و از قتل و اسارت نوامیس مسلمانان گزارش‌های جگرسوزی به مردم بغداد و خلیفه ارائه دادند. خلیفه بغداد و کارگزاران دستگاه خلافت، وعده دادند به آنان کمک کنند. (جنگ‌های صلیبی، ابن معلوف، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی/۱۳۸)

سرانجام، ابن خشاب با سازماندهی مردم حلب هجومی کارساز و سرنوشت ساز به مهاجمان فرهنگی آغاز کرد. مسلمانان در گروه‌های کوچک تقسیم شدند. در حالی که سوار بر مادیان بود، نیزه در دست رزمندگان را به نبرد تشویق می کرد. رزمندگان مسلمان، از همه سو به حمله پرداختند و بر دشمن صلیبی پیروز شدند و غنائم جنگی فراوانی نصیب اردوگاه مسلمانان گردید. (حلب والتشیع، شیخ ابراهیم، نصرالله / ۱۱۲، مؤسسه الوفاء، نقل از زبده الحلب، ج ۲/۲۱۴)

مردم حلب پیروزی خود را جشن گرفتند و به شکرانه آن به درگاه خداوند قربانیها کردند. ابن خشاب با درایت و تیزهوشی خود نه تنها حلب را از اشغال متجاوزان مصون نگه داشت که راه جهاد اسلامی با مهاجمان صلیبی را هموار کرد. (جنگ‌های صلیبی /۱۳۸)

در هجوم سنگین سال ۵۱۸ ق. صلیبیان به حلب و قدس نیز ابن  
خشاب برای دفاع از سرزمین های اسلامی به مجاهدت پرداخت.  
حلب و التشیع/۱۱۳)

این عالم مجاهد، سرانجام با شهادت مزد مجاهدتهای خود را دریافت  
کرد(همان /۱۲۹) روزی پس از نماز در مسجد حلب، مردی در لباس  
صوفیان او را ناجوانمردانه از پای درآورد.

گرچه برخی کشتن او را به باطنیان نسبت دادند، ولی مجاهدتهای بی  
گیر او در برابر صلیبیان گواه آن است که وی به دست یکی از مزدوران  
داخلی صلیبی به شهادت رسیده است.

عالمان دیگری نیز در نبرد با صلیبیان در این سرزمین به شهادت  
رسیدند. از جمله ابویعلی بن خشاب، به سال ۵۲۸ به دست صلیبیان  
به شهادت رسید.(همان)









المجمع الدولي للأمة الواحدة  
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED HUMANISM  
اتحاديه بين العملى امت واحده

اخوت